

علل عقب ماندگی و توسعه ناموزون سرمایه داری



اثر : جان ویکز
الیزابت دور
ژانویه ۱۹۷۷

"پیشگفتار"

مقاله حاضر - "علل عقب ماندگی و توسعه ناموزون سرمایه - داری" - از اقتصاد دانان مارکسیست آمریکایی جان ویکسز و الیزابت ڈر می باشد و همانطور که از متن مقاله پیداست دارای روشی "آرتدکس" هستند. عبارت دیگر، سعی در کاربرد مفاهیم، واژه ها و روشی دارند که مورد استفاده مارکس و انگلس بوده اند و از این لحاظ از اقتصاد دانان "نئومارکسیست" مکتب وابستگی [dependency school] متمایزند. پیروان مکتب اخیر که از اقتصاد دانان و جامعه شناسان رادیکال آمریکای لاتین و هم نظران آنان در سایر کشورها - تشکیل یافته اند، غالباً از مفاهیم، و واژه های مارکسیستی استفاده می کنند ولی روش اکثر آنها التقاطی و غیر مارکسیستی بوده و توضیح عقب ماندگی جوامع را از تولید آغاز نکرده، بلکه عقب ماندگی جوامع را در نحوه و شکل توزیع ثروت بین کشورهای "فقیر" و "غنی" جستجو می کنند. معذک باید متذکر شد که تعداد خیلی از اقتصاد دانان مارکسیست نیز پیرو این مکتب هستند و حتی برخی از آنان نیز در تکامل توضیح عقب ماندگی (توسعه نیافتگی) از نظرگاه مارکسیستی نقش عمده ای ایفا نموده اند.

در این مقاله مطالب متعددی مورد بحث قرار گرفته اند که بر محور مسئله عقب ماندگی (توسعه نیافتگی) جوامع می باشد. غالب بحثها جنبه عام و غیر تخصصی داشته و تعداد خیلی از موضوعات نیز احتیاج به آشنایی مختصری با علم مارکسیسم دارد. طبیعتاً آندسته از خوانندگان که دارای این آشنایی نبوده نیز با رجوع به کتب اقتصاد سیاسی می توانند درک خود را از بحثهای مقاله ارتقا دهند. در پایان به دو نکته اشاره می کنیم که حائز اهمیت اند. یکی در مورد پاورقیها که در آخر مقاله آورده شده اند: بسیاری از آنها حاوی

نکات بسیار مهمی در تشریح بحثهای مقاله هستند که رجوع به آنان را خصوصاً به کسانی که طالب منابع بیشتری در مورد هر يك از بحثها میباشند، توصیه می‌کنیم. دیگر در مورد علامتهای [] و () • اولی از مترجم بوده و دومی از نویسنده مقاله • در ضمن، نظر باینکه در مورد واژه "نیروهای مولد" در مقاله توضیح کافی داده نشده • در اینجا به توضیح مختصری در مورد آن می‌پردازیم*.

در خاتمه، از اشتباهات و نواقصی که در ترجمه این مقاله موجودند از خوانندگان پوزش طلبیده و در ترجمه‌های آینده سعی در از میان بردن آنها داریم. مترجم

*

نیروهای مولد اشاره به شکل غلبه بشر بر طبیعت دارد • مهمترین اجزاء آن عبارتند از: کار بشر، ابزار تولید و مواد کار. رشد نیروهای مولد یعنی تکامل اشکال غلبه بشر بر طبیعت و خود را افزایش باروری کار بنمایش می‌گذارد •

۱- مقدمه

مارکس نشان داد که توسعه ناموزون نیروهای مولد، یک قانون بنیادی در انباشت سرمایه داری می باشد و بطور کلی این قانون است که سبب توسعه ناموزون در مقیاس جهانی، و نابرابری مابین کشورها می گردد. گرچه همه مارکسیستها توافق دارند که توضیح نابرابری مابین کشورها در قانون توسعه ناموزون نهفته است، معذالك برسر آن مکالمیستی که این توسعه نابرابر را در مقیاس جهانی تولید و تجدید تولید می کند کمتر توافق حاصل گشته است. بطور کلی دو برخورد را می توان مشخص نمود، الف) آنها که نابرابری مابین کشورها را بطور عمده در حوزه گردش* [sphere of circulation] توضیح داده و تأکید بر تصاحب مازاد [surplus] یک کشور بوسیله کشوری دیگر دارند، و ب) آنها که علت نابرابری را در حوزه تولید*** * [sphere of production] جستجو کرده، و در نتیجه بآن بعنوان رابطه ای مابین طبقات که در مقیاس جهانی تجدید تولید می گردد می نگرند. هدف این مقاله نقد نظر اول و بسط نظر دوم می باشد.

این مقاله با تکیه بر نظریات شارل بتلهایم [Charles Bettelheim] و باربارا برادبی [Barbara Bradby] نوشته شده است.

* حوزه گردش - اشاره به بخشی از مدار سرمایه اجتماعی که در آن کالای تولید شده در بازار بفروش میرسد. به عبارت دیگر ارزش اضافی تولید شده، در حوزه گردش تحقق پیدا میکند.

** مازاد - بنا بر تعریف پل باران، مازاد عبارت است از اختلاف مابین تولید جاری کل و مصرف کل در یک دوره مشخص. تقریباً با واژه پس-انداز کل مترادف است.

*** حوزه تولید - اشاره به بخشی از مدار سرمایه اجتماعی که پروسه تولید (پروسه کار) را دربر میگیرد. ارزش اضافی در حوزه تولید بوجود می آید.

موضوع ما و مطالب مورد بحث مختصراً از این قرارند :

الف) استثمار رابطه ای است مابین طبقات، نه رابطه ای مابین کشورهای با نابرابری مابین کشورها نتیجهٔ استثمار طبقاتی در کشورهای عقب مانده و تجدید تولید آن توسط امپریالیسم است، ج) توسعهٔ اولیه سرمایه داری در اروپای غربی و اباحت بعدی در آنجا (و آمریکای شمالی و ژاپن)، بر مبنای غارت ثروت کشورهای عقب مانده گذاشته شده است، و د) در کشورهای عقب مانده، مانع اباحت مداوم سرمایه بطور عمده در حوزه تولید فرار دارد، نه حوزه گردش [مبادله] • در همان حال که تا کنیم می کنیم استثمار رابطه ای مابین طبقات است، همچنان تا کنیم می کنیم که گسترش سرمایه داری در مقیاسی جهانی، خصوصاً در عصر امپریالیسم، منجر به ستم بر کشورهای ملل و اقلیتهای ملی درون این کشورها می گردد • این ستم که شکل سرکوب زبان و فرهنگهای ملی و تبعیض منکی بر مللک ذهلی "نژاد" را بخود می گیرد ذاتی امپریالیسم بوده و بر تمام طبقات موجود در ملت یا کشور تحت ستم فرود می آید، عمل کرد [function] یعنی این ستم، تسهیل استثمار طبقاتی بود • که رابطه ای است در حوزه تولید •

هدف از این تحلیل، یک بحث آکادمیک نیست و تا حد ممکن سعی شده است که تحلیل از عقب ماندگی را تکامل دهیم تا مسئله اصلی انقلابی عصر ما - یعنی استراتژی صحیح انقلابی در مبارزه برای استقلال کشورهای رهایی ملل، و انقلاب جامعه بمنظور ایجاد سوسیالیسم و بطور خلاصه اتحاد همه گروههای بالقوه انقلابی برای ریشه کن نمودن شیوه تولید سرمایه داری - درك گردد • ما نیز چون مارکس، مسئله انقلاب را مسئله ای علمی ارزیابی می کنیم که باید در عصر حاضر بر مبنای تحلیل ماهیت تولید بورژوازی و بسط مبارزه طبقاتی بدان پاسخ داده شود •

۲- استخراج مازاد بمثابه منبع عقب ماندگی : نظریه ای

که علت عقب ماندگی را در حوزه گردش قرار می دهد .

اگر مدافعین بوردوا را بحساب نیاریم، رایج ترین توضیح درباره نابرابری مابین ملل از این قرار است: مازاد از کشورهای عقب مانده استخراج گردیده و توسط کشورهای پیشرفته تصاحب می گردد و متعاقباً مورد استفاده قرار می گیرد . در تحلیل این نظر، تاکید ما بر آثار پل باران [Paul Baran] و آندره گونتر فرانک [André Gunder Frank] است، گرچه بدیگران نیز رجوع می کنیم . این بدین خاطر است که ایندو نویسندگان دارای روشنی بیان و ثبات (تا حدی وسواس آمیز) در استفاده از این نظر می باشند . در تحلیل آنها، از تصاحب محصول مازاد دو نتیجه گرفته می شود : از یکطرف، کشور عقب مانده فقیر میشود و از طرف دیگر، کشور پیشرفته ثروتمند می گردد . مثلاً فرانک می نویسد :

..... متروپولیس (کشور سرمایه داری پیشرفته)

مازاد اقتصادی کشورهای مداری را

(کشورهای عقب مانده) به تصاحب در

می آورد و برای توسعه خود تخصیص

می دهد . کشورهای مداری همچنان

توسعه نیافته باقی می ماند، زیرا اولاً به

مازاد خود دسترسی ندارند و ثانیاً بخاطر

پروژه قطبی شدن (Polarization)

و تضادهای حاصل از استثمار که متروپولیس

لیس به همراه آورده و در ساخت اقتصاد

داخلی کشور مداری حفظشان می کند

همان يك پروژه (فرایند) تاریخی بسط و

توسعه سرمایه داری در سراسر جهان در

يك زمان هم توسعه اقتصادی و هم ساخت

توسعه نیافتگی را بوجود آورده است و

همچنان نیز بوجود می آورد . (تاکید از نویسنده مقاله)^۳

بر همین روال، پل باران نیز پس از تاکید بر نقش استخراج مازاد

بعنوان علت عقب ماندگی، چنین اضافه می کند :

..... هر آنچه که افزایش ناچیز در آمد ملی بدست آمده اروپای غریب از عملیات ماورای دریایی اس باشد، مازاد اقتصادی در دسترس آنرا جند برابر نمود .
 بعلاوه، افزایش مازاد اقتصادی فورا یشکلی متراکم ظاهر گشت و بخش اعظم آن بدست سرمایه داران رسید که قادر بودند از آن برای سرمایه گذاری استفاده نمایند . تشدید رونق اقتصادی در اروپای غریب را که ناشی از کمک خارجی به اباحت سرمایه آن می باشد، نباید از نظر دور داشت .

این تاکید بر استخراج و تصاحب محصول مازاد - بمثابه علت عقب ماندگی - و اهمیت آن برای اباحت در کشورهای پیشرفته نشان دهنده درکی کاملا نادرست از ۱- ماهیت استثمار (و تصاحب مازاد) و ۲- مبداء سرمایه داری و در نتیجه ۳- ماهیت خود سرمایه بمثابه رابطه ای اجتماعی می باشد . آنچه که در اساس مطرح می گردد اینست که سرمایه داری به بر مبنای استثمار پرولتاریا، بلکه بر مبنای استثمار کشورها توسعه می یابد . این يك تجدید نظر پایه ای در نظریات مارکس است .

درون نظر استخراج مازاد دو بحث موجود است، الف) این که میتوان استثمار را بمثابه رابطه ای مابین کشورها در نظر گرفت، و ب) اینکه شیوه تولید سرمایه داری يك شیوه تولید ناقص می باشد، یعنی نمی تواند خود را تجدید تولید کند . بدین ترتیب بطور ضمنی، مفهوم تصاحب مازاد و همچنین مفهوم استثمار از محتوای علمی خود بدور افتاده اند . محصول مازاد در پروسه [فرایند] تولید بوجود می آید . اینکه این محصول مبادله می شود و بالاخره از يك مرز جغرافیایی عبور میکند بهیچوجه این حقیقترا تغییر نمی دهد که بهر حال محصول باید ابتدا تولید گردد . اینکه محصول چگونه تولید گشته است يك پروسه فنی و در عین حال اجتماعی میباشد .

تولید آن، طبقات را درگیر می‌کند و تصاحب آن از تولید کنندگان مستقیم بوسیله یک طبقه غالب و غیرتولیدی در نقطه تولید انجام می‌گیرد. • محصول مازاد یک شیء جادوش و بی‌اسرار آمیز نیست، بلکه پدیده‌ای مادی می‌باشد، زیرا مازاد می‌باید در نقطه‌ای شکلی مادی و ارزش مصرفی - چون خدمات و یا محصولات مادی پروسه کار - بخود گیرد. • استثمار یعنی تصاحب این مازاد مادی بشکل طبیعی آن (ارزش مصرف) یا پولی آن بوسیله یک طبقه غیرتولیدی. • تحلیل تصاحب مازاد در چارچوب کشورها بمعنی فراموش کردن پروسه تولید و از میان بردن کامل ماهیت طبقاتی جوامع می‌باشد. •

از بین بردن مسئله طبقاتی در نقل قول فرانک که میگوید "مازاد خودشان" به روشی نشان داده شده است و او در اشاره به کشورها از ضمیر ملکی استفاده می‌کند. • با جدا کردن تصاحب مازاد از تولید و طبقات، احتیاج به استثمار در هر سطحی از بحث در تحلیل گم می‌شود. • بعبارت دیگر، اگر سرمایه‌داری بمانند رابطه‌ای مابین کشورها در نظر گرفته شود، یک خصیلت سرمایه‌داری می‌شود، نه یک شرط لازم برای این شیوه تولید^۸. • بعلاوه خصیلتی می‌شود که بهیچوجه وجه مشخصه سرمایه‌داری نیست. •

یک شیوه تولید بوسیله شیوه‌ای که محصول مازاد از تولید کنندگان مستقیم غصب می‌گردد، مشخص می‌شود. • استثمار در همه جوامعی که دارای اختلاف طبقاتی هستند وجود دارد و ساخت طبقاتی خاص یک جامعه انقراض نپوده، بلکه بوسیله رور خاص تصاحب مازاد تعیین می‌گردد. • غارت یک ناحیه جغرافیایی بخاطر ثروتمند نمودن یک طبقه (یا طبقات) غاصب در ناحیه جغرافیایی دیگر، خصیلت همه دوران تاریخی

بوده است. اگر بخواهیم از چنین غارت و تصاحبی برای توضیح نابرابری مابین ملل استفاده کنیم، در اینصورت احتیاجی به استفاده از سرمایه داری — در تحلیل خود — نداریم، زیرا سرمایه داری در بحث ما تبدیل به يك "چرخ پنجم" زائید می شود. • بعبارت دیگر، غارت و تصاحب محصول مازاد يك کشور توسط کشوری دیگر ناشی از تسلط است، و گر چه ممکن است در عصر امپریالیسم (مرحله انحصاری سرمایه داری) نیز ادامه داشته باشد، ولی بیش از آنکه خصلت سرمایه داری دوره رقابت آزاد و یا روم باستان بود، خصلت سرمایه داری در عصر امپریالیسم نمی شود. • آنچه که وجه مشخصه سرمایه داری است، تصاحب محصول مازاد کار از طریق استثمار کار — در شکل اجتماع بیرونی کار — (کارگر مزدوری آزاد) می باشد. • مکایسم — های خاصی که نابرابری مابین کشورها را در عصر سرمایه داری تجدید تولید می کنند، از این خصلت تاریخی یگانه شیوه تولید سرمایه داری ناشی می شوند، در غیر اینصورت بحث در باره سرمایه داری در مورد مسئله نابرابری مابین کشورها بی ارتباط می گردد. • بنابراین باید نشان داد که در سرمایه داری نابرابری مابین کشورها بخاطر استثمار کار بمثابه يك کالا — تولید و تجدید تولید می گردد. •

عدم درك این مسئله که سرمایه داری يك شیوه تولید یگانه [unique] است که بر مبنای خرید و فروش بیسروبی کار استوار است، در توضیح عقب ماندگی، یا به نفس بحث و یا به فریسم منجر می گردد. • این نکته در اثر پل باران بنحو چشمگیری مشخص است. •

گر چه بنظر میرسد که او معتقد است استثمار بین کشورها ذاتی امپریالیسم است، ولی در حقیقت او احتمال وجود يك سیستم سرمایه داری بین المللی عاری از استثمار را طرح می کند :

اگر تعاس کشورهای بسیار پیشرفته با دیبای عقب مانده چیز دیگری می بود، اگر بجای ستم و استثمار (این تعاس) بر مبنای همکاری واقعی و

كلك استوار بود، در آنصورت توسعه
 مترقی کشورهای توسعه نیافته امروز
 با تاخیر و مشقت کمتری صورت میگرفت.
 انتقال صلح آمیز فرهنگ، علم و تکنولوژی
 غرب به کشورهای توسعه نیافته، می-
 توانست در همه جا بعنوان يك سازمان
 دهنده نیرومند برای پیشرفت اقتصادی،
 خدمت کند. ۱۰

این نتیجه منطقی نظریه استخراج مازاد است. در واقع
 آنچه که در اینجا پیشنهاد شد احتمال گسترش سرمایه داری
 بصورتی "صلح آمیز" و "غیر استثمارگرانه" است که درون
روابط تولید سرمایه داری عمل کند. برای جلوگیری از هرگونه
 شبهه ای، پل باران اشاره می کند که چنین گسترشی در واقع
بوقوع پیوست.

مقایسه ای بین نقش تکنولوژی انگلیسیها
 در توسعه ایالات متحده و نقش
 تریاک انگلیسیها در توسعه چین، این
 اختلاف را کاملاً مجسم می کند.

این بحث غیر عادی نتیجه منطقی نظریه استخراج مازاد است.
 آنچه که در واقع مطرح می شود اینست که نابرابری مابین کشورها
 نتیجه خود سرمایه داری بوده، بلکه نتیجه از دست رفتن
 مازاد يك "کشور" است. اینگونه بحث به رد کامل ماهیت
طبقاتی جوامع منجر شده و محصول مازاد را نه به طبقات
 غارتگر، بلکه به دولت ملی منسوب می کند. این تجسم شخصی
 دادن به کشورها چنین دلالت می کند که حتی در روابط تولید
 سرمایه داری، اگر مازاد اقتصادی درون کشور باقی بماند، میتواند
 برای منفعت عمومی جامعه مورد استفاده قرار گیرد. عبارت
 دیگر، طبقه سرمایه داران محلی [local capitalists] بطور
 عمدتاً يك طبقه استثمارگر بوده، بلکه، بخشی از يك كلك
 است که دارای منافع ملی مشترك می باشد. مدافعان نظریه
 استخراج مازاد - مانند پیروان پرودُن [Proudhonists]

اظهار می‌دارد که نابرابری به در تولید کالایی، بلکه در
 بیعدالتی موجود در روابط تجاری نهفته است.
 اشتباه اساسی نظریه استخراج مازاد در آنستکه طرف —
 دارانش برداشتی از شیوه تولید ندارند. گرچه ممکن است که
 آنها گاه گاهی به طبقات در کشورهای عقب مانده اشاره کنند
 (خصوصاً باران اولی هیچگاه بطور جدی در نظر نمیگیرند که :
 "شکل اجتماعی تولید هر چه باشد، کارگران و وسایل تولید
 همواره عوامل آن هستند... اولی آن شیوه های خاصی که
 این عوامل را در کنار یکدیگر قرار می‌دهند متمایز کننده دوران
 مختلف اقتصادی جامعه هستند." شیوه تولید هر جامعه
 بوسیله شیوه‌ای که محصول مازاد آن تصاحب می‌گردد، مشخص
 می‌شود. بطور کلی، شیوه های تصاحب بقرار زیرند : بردناری،
 زمینداری، و سرمایه داری (کارمزدوری). بسته باینکه کدام —
 یک از اینها شیوه تصاحب غالب باشد — در محدوده خاصی
 که بوسیله شرایط تاریخی تعیین می‌گردد، ساخت طبقاتی،
 ماهیت دولت، سیستم قوانین و سایر اشکال رویش را تعیین
 می‌کند.

بدون در نظر گیری شیوه تولید، یعنی آن "شیوه خاص"
 که ابزار تولید و کار را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل
 روابط مابین نواحی جغرافیایی، ذهنی و انگار گرایانه —
 [Idealistic] شده و با اساس بدامان رومانیتسم و تفکرات
 تخیلی می‌افتد، همچنانکه باران در نقل قول آخر افتاد. با
 بی‌اعتنایی به شیوه تولید، به خود تولید بی‌اعتنایی می‌شود.
 و آنگاه که تماس تحلیل با پروسه تولید قطع شود، این حقیقت
 مسلم اجتماعی که بر مبنای آن همه جوامع — بجز ابتدائی ترین
 آنها — بر استعمار تولید کنندگان مستقیم بنا شده اند، از مد
 نظر می‌افتد. بدون قرار دادن شیوه تصاحب (و در نتیجه

استثمار را در مرکز تحلیل از جوامع، بحث طبقات بدون محتوای علمی می‌شود. بدون اشاره به شیوه تولید، مفهوم طبقه رده بندی‌ای ظاهری می‌شود که عملکردش چیزی بجز برچسب گذاری اختیاری نیست.

هرگاه طبقه از روابط تولید نشأت نگیرد که در غیاب یک تحلیل از شیوه تولید، نمی‌گیرد. هرگونه احتمال یک بررسی علمی از میان رفته و غالباً به نتایج ذهنی و انگار گرایانه منتهی می‌شود. این انگار گرایان در اثر باران آشکار است. چنانکه وی در مورد برخوردی مهربانانه بین سرمایه داری در حال گسترش و شیوه های تولید ماقبل سرمایه داری بحث می‌کند. البته، بدون تحلیل شیوه تولید، هیچ دلیلی برای رد این "احتمال" وجود ندارد. با یک تحلیل ماتریالیستی می‌توان ناممکن بودن چنین برخوردی را درک نمود. فرانک نیز به انگار گرایان مشابهی می‌افزاید، ولی بشکلی "فوق انقلابی" از آنجا که وی معتقد است ثروت سرمایه داری در نتیجه استخراج مازاد حاصل شده است، نمی‌تواند سرمایه را تحلیل نماید و در نتیجه از آن قلب ماهیت نمود. و بجای رابطه ای طبقاتی، بصورت رابطه ای بین کشوری بان می‌نگرد. وی آلتراتیویاران را بطور ضمنی و ناروشنی رد می‌کند و معتقد به ناممکن بودن اباحت سرمایه در کشورهای عقب مانده است. در نتیجه، وی جهش به سوسیالیسم را بمثابه آلتراتیوی در برابر "توسعه یافتنگی" مطرح می‌کند. در تحلیل عقب ماندگی، اشتباهات نظری از اشتباهات علمی جدا ناپذیرد. از این اشتباهات فقط از طریق تحلیل از شیوه تولیدی می‌توان دوری جست. بنابراین، قبل از آنکه بتوانیم تاثير گسترش سرمایه داری بر کشورهای عقب مانده را درک کنیم، لازمست که خود سرمایه داری را بمثابه یک شیوه تولیدی مشخص تاریخی درک کنیم. چنانکه لین نوشت: "اگر روابط تولید توضیح داده نشوند

ابعدوان مثال، اگر پروسه تولید سرمایه اجتماعی کل
 [aggregate social capital] درك نگردها تمام
 بحث‌ها درباره مصرف و توزیع بابت‌هاال کشاده شده و یسا
 تبدیل به آرزوهای رومانیتیک و مقدس می‌گردند " ۱۷۰
 ۲- توسعه شیوه تولید سرمایه‌داری
 الف- مقدمه

در نظریه استخراج مازاد بعدوان عامل عقب‌ماندگی،
 این نتیجه‌گیری که: توسعه کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری،
 از توسعه نیافتگی کشورهای عقب‌مانده ناشأت گرفتند نقش
 اساس دارد (فرانک این موضوع را "آروی یک سکه" میخواند) ۱۸
 این گفته، بیان آستکه شیوه تولید سرمایه‌داری نا تمام است،
 نا تمام بان معنی که انباشت متداوم سرمایه محتاج به پروسه
 تصاحب در خارج از خود سیستم سرمایه‌داری است. این بدین
 معنی است که استثمار کار در شکل نیروی کار اجتماعی -
 شرطی کافی برای انباشت سرمایه‌داری نیست!

در زمینه‌ای دیگر، یعنی روسیه قبل از انقلاب، این همان
 موضوعی استکه لینن در حمله خود بر اقتصاد ناردنیسك
 [Narodnik] از آن بطور درخشانی انتقاد نمود. این
 اقتصاددان این حقیقت بدیهی را - که سرمایه‌داری همواره
 میل به گسترش و رای مرزهای ملی خود دارد - بعدوان اثبات
 عدم توانایی سرمایه‌داری در تغییر شکل جامعه روسیه از
 عقب‌ماندگی ذکر می‌کردند. انتقاد لینن ما را به پاسخ مسئله
 عقب‌ماندگی و تجدید تولید نابرابری میان ملل، راه‌نمایی
 می‌کند. با پیروی از متد لینن و مارکس، تحلیل از عقب‌ماندگی
 را باید با تحلیلی تئوریک از منشأ شیوه تولید سرمایه‌داری
 شروع کرد. این منشأ درون آن ساختهای اجتماعی ای*
 [social formations] که سرمایه‌داری ابتدا در آنجا برخاست،

* ساخت اجتماعی - یا فرم‌اسیون اجتماعی بمعنی کل شیوه‌های
 تولیدی ای استکه یک جامعه را بوجود می‌آورند مثلاً ایران یک
 فرم‌اسیون اجتماعی استکه از شیوه‌های تولید سرمایه‌داری
 فتودالی و خانوادگی بوجود آمده است.

فراز دارد • بعبارت دیگر، برای فهم عقب ماندگی لازمست که ابتدا از توسعه سرمایه داری آغاز نمائیم • بدین خاطر، ما در این بخش به مفهوم "انباشت اولیه [primitive accumulation] می پردازیم •
ب - باصطلاح انباشت اولیه

برای درك منشأ نابرابری میان کشورها، لازمست بدانیم که شیوه تولید سرمایه داری چگونه توسعه پیدا نمود • در عین حال، می توانیم از این نظر رایج که بر مبنای آن غارت و چپاول مستعمرات در قرون هفدهم و هجدهم، برای ظهور سرمایه داری نقش عمده ای داشت، انتقاد کنیم • نتیجه تکامل یافته تر همین نظریه نیز - که عمده ثروت کشورهای سرمایه داری پیشرفته را در غارت و چپاول کشورهای دیگر می داند - قابل انتقاد است •

اصطلاح "انباشت اولیه" که در آثار بسیاری از مارکس - یسستها یافت می شود، توسط مارکس عنوان نشده • بر عکس، در ابتدای بحث خود در مورد این پدیده، مارکس بیش از همیشه پراز کنایه و بیشخند^۱ است و بر آنهاییکه (مانند آدام اسمیت) معتقد به وجود دوره ای از انباشت سرمایه پیش از پولی یا کالاش - قبل از ظهور سرمایه داری بودند، سیل تفسیر را روانه می کند • وانگهی، آن بخش از کتاب سرمایه که درباره این پدیده بحث می کند "باصطلاح انباشت اولیه" نامگذاری^۲ شده • گرچه در برخی نقاط می توان مارکس را چنین تفسیر کرد که سرمایه داری اروپا در نتیجه استعمار منابع دنیسای مستعمراتی^۳ برخاسته است، ولی روشن است که مارکس باین موضوع نه بصورت لازم و نه بصورت شرطی کافی برای توسعه شیوه تولید سرمایه داری در اروپا می نگریست • مهمتر از آن، از قوانین توسعه سرمایه داری اساساً چنین بر نمی آید که

جریان بآن صورت بوده باشد • گرچه چپاول و غارت نواحی
ماقبل سرمایه داری خارجی، اتفاقی نبوده است • بلکه، چنین
چپاول و غارتش را باید بعثابه گسترش بین المللی همان پروسه —
ای که در کشورهای سرمایه داری ابتدایی اتفاق افتاد مورد
ملاحظه قرار داد • چنانکه مارکس می گوید :

بنابراین، باصطلاح انباشت اولیه چیزی بجز پروسه تاریخی
جدا سازی تولید کننده از وسایل تولیدش نباشد • ۲۳ •

بدین ترتیب، برخلاف اقتصاد سیاسی دانان زمان خسود،
مارکس دریافت که سرمایه داری یک شیوه تولیدی تاریخی مشخص
است و ظهور آن بعنوان شیوه ای غالب، در نتیجه سلب مالکیت
زمین (از دهقانان) بوده است • با چنین شلاختی، اوپرد •
از روی دفاعیات بورژوازی از سیستم کارخانه ای برداشت •

هنگامیکه کسی به مانوفاکتورها (manufactories)
و شرکتهای بزرگ می نگرد، نمی تواند درک کند
که آنها از تجمع و یکی شدن بسیاری از مراکز
کوچک تولید نشأت گرفته اند و بوسیله سلب
مالکیت نمودن از بسیاری تولید کنندگان مستقل
کوچک ساخته شده اند •

••••• سلب مالکیت و اخراج بخشی از جمعیت
کشاورز، نه تنها کارگر و وسایل معاش آنها، و مواد
لازم کارشان را برای سرمایه صنعتی آزاد نمود،
بلکه بازار داخلی را نیز بوجود آورد • ۲۴ •

بدین ترتیب، نابودی کارگران کشاورزی و صنعتگران^{۲۵} نه فقط موجب
منبع محصول مازاد را برای سرمایه داران ایجاد کرد (محصول
مازاد در سرمایه داری، شکل ارزش اضافی را بخود میگیرد)،
بلکه بازاری را که ارزش اضافی — بصورت سود — در آن تحقق
می پذیرد را نیز بوجود آورد • کنترل مستعمرات به پایسه

با سرمایه‌های سرمایه‌داری و نه بازاری برای تنوع بشل پولی
 (Realization) کالاهای بینگانه‌های سرمایه‌داری بود ۲۶۰
 آنجا که مارکس درباره سرمایه می‌گوید که هنگام ورود به
 جهان "از سر تا پایش، از هر روزه اس خون و کثافت می‌چکد"،
 مرادش از خون، بطور عمده خون دهقان اروپایی و طبقات
 صنعتگر می‌باشد ۲۷۰

بنابراین، تکامل سرمایه بعنوان رابطه تولیدی غالب،
 همان نابودی زمینداری در اروپا بود که قبل از همه جا در
 انگلستان بوقوع پیوست. این نابودی، پروسه‌ای از گسستگی
 اجتماعی بود که با نمونه‌های تاریخی رقابت می‌کرد، و در این
 پروسه، کارگر مزدور آزاد (برده مزدور) بازار داخلی برای
 تحقق کالاهای سیستم اعتباراتی مالی در خدمت تغییر شکل
 کالاهای پول با هم بوجود آمدند.^{۲۸} چپاول و غارت مستعمرات،
 ادامه یا گسترش این پروسه بود. گسترشی که با توسعه
 بازار جهانی همراه بود.

ج - سرمایه تجاری و مبادله [تجارت] بین‌المللی
 پاره‌ای از اشتباهات فکری درباره نقش استیلا بر مستعمرات
 و استخراج مازاد از آنها در تکامل سرمایه‌داری، ناشی از عدم
 درک نقش سرمایه تجاری در تکامل سیستم سرمایه‌داری است.
 اساساً، سرمایه تجاری دارای شکل سرمایه بود، بدون محتوای
 سرمایه - بعنوان یک رابطه اجتماعی. شکل سرمایه را دارد
 از آن جهت که خود - گستر [self-expanding] است،^{۲۹}
 ولی فاقد محتوای آنست زیرا دارای خصلت روابط سرمایه -
 داری نیست.

از آنجائیکه سرمایه تجاری در حوزه گردش
 جای دارد، و از آنجائیکه عملکرد آن منحصر
 در خدمت مبادله کالاهاست، در نتیجه،
 برای وجود خود محتاج هیچ شرایطی نیست.
 مگر آن شرایطی که برای گردش ساده کالاهای
 و پول ضروری هستند. تفاوتی نمی‌کند که
 مبنای تولید محصولات چه باشد. خواه
 مبنای کمون اولیه باشد یا تولید برده‌داری.

د هفان كوچك و خورده بورژوازی و پسا سرمایه
داری، خصلت محصولات بعنوان کالا هیج
تغییر نمی کند ۰۰۰۰۰۰ ۳۰

بدین ترتیب، نتیجه می گیریم که سود سرمایه دار تجاری از
حوزه گردش بدست می آید. گرچه این شکل سودآوری در یک
دوره خاص تاریخی بسیار مهم بود، ولی در دوره روابط تولید
سرمایه داری چنین نیست. در نتیجه، سرمایه داری نمی تواند
توضیح نابرابری میان ملل در عصر حاضر باشد. این نکته ای
است که در جای دیگران بدان خواهیم پرداخت.

گرچه سود سرمایه دار تجاری در حوزه گردش تحقیق

می پذیرد، معذالك منشا سود او، از پروسه ای که بسیار پیچیده —
تراز ارزان خریدن و گران فروختن است، حاصل می شود (تاکید از
مترجم). در حقیقت، این فقط شکل پدیده است. سرمایه دار
تجاری — اگر از نفس وی بعنوان ترتیب دهنده حمل و نقل
و خدمات توزیعی چشم پوشی کنیم — یک واسطه است.
بهارت دیگر، وی حد واسطه مابین تولید کنندگان مستقیم
است. قبل از بوجود آمدن سرمایه داری، سرمایه دار تجاری تجارت
مابین اجتماعات مختلف را کنترل می کرد. جدا بودن اجتماعات
از یکدیگر برای تحقق سود او ضروری بود، زیرا که وی ارتباط
مابین اجتماعات جدا از یکدیگر را در انحصار خود داشت.
این شکل از تجارت، آنتی تز تجارت بین الملل در عصر سرما —
به داری است، چه در این عصر، تجارت میان نواحی مختلف در
یک سیستم تولید و تجدید تولید ادغام شده است.

هرگاه که این مسئله را درک کنیم که سرمایه داری تجاری،
واسطه بین اجتماعات دور از هم بوده است، می توانیم متوجه
شویم که سود سرمایه تجاری محتاج خرید پائینتر از ارزش
کالاها و یا فروش بالاتر از ارزش آنها نبود (و در آن نقاطی که
سرمایه تجاری همچنان موجود است، محتاج نیست). مابین

اجتماعات جدا از یکدیگر، گرایش در جهت برابری هزینه - های تمام شده [cost-prices] وجود ندارد. سود سرمایه داران تجاری نتیجه بهره‌برداری از اختلافات موجود در هزینه‌های تمام شده در بازارهای مختلف است. سرمایه‌دار تجاری در آن اجتماعات خرید می‌کند (و می‌کند) که هزینه‌های تولید پائین هستند و سپس در آن اجتماعات که ^{مان} محصولات و یا محصولات مشابه از قیمت‌های بالاتری برخوردار هستند، آنها را می‌فروشد. این امر بخاطر هزینه‌های مختلف تولید است که خود نتیجه سطوح مختلف توسعه نیروهای مولد، اختلافات آب و هوایی و غیره می‌باشد. اینکه محصولات با قیمت بازار محلی خریداری می‌شوند هم با ماهیت تجارت بین‌الملل در عصر سرمایه‌داری تجاری سازگار است و هم با نقش سرمایه‌داری در رابطه با شیوه تولید در آن کشور هائیکه محصولات در آنها تولید می‌گردند.

گسترش سرمایه‌داری با عدم باقی‌ماندن در آوردن پروسه تولید بخد مت سرمایه، صورت می‌گیرد. عبارت دیگر، سرمایه‌داری آلتی تر سرمایه صنعتی است. بدین خاطر، توسعه سرمایه‌داری به شیوه تولید سرمایه‌داری - که ماهیتش [essence] در خرید نیروی کار و بحرکت در آوردن آن در حوزه تولید، در مراکز عظیم می‌باشد - منجر می‌شود. در عین حال که تجارت بین اجتماعات مختلف که بوسیله سرمایه‌دار تجاری انجام گرفته، تولید کالایی (بمنظور تجارت خارجی) را گسترش می‌دهد، در همان حال روابط تولید ماقبل سرمایه‌داری را تقویت نمود و مکانیسم‌های ستم‌گرا^{۳۳} آنرا تشدید می‌کند. توسعه زمینداری در شکل‌های خشک تر از گذشته در اسپانیا و روسیه نمونه این امر می‌باشد. ۳۴

گرچه در گردش سرمایه تجاری، ارزان خریدن محصولات

شرط لازمی برای سود نیست، ولی گرایش عمده است (مارکس
 مطمئناً چنین تصور می‌کرد) ^{۳۵} اگر جریان بدین صورت باشد،
 در آن صورت طبق تعریف، سرمایه دار تجاری بخشی از
 محصول مازاد را تصاحب می‌کند، یعنی آنرا از کشورهای محل
 تولید استخراج می‌کند. ولی، این نمی‌تواند توضیح اصلی
 ثروت برخی کشورها و فقر کشورهای دیگر باشد. اگر استخراج
 مازاد، بخش عمده پروسه توسعه ناموزون سرمایه داری در
 مقیاس جهانی می‌بود، در آن صورت شیوه تولید سرمایه داری
 می‌بایست در ابتدا در ایتالیا (جدواو و ونیز) بوجود می‌آمد
 نه در انگلستان. سرمایه داری ابتدا در ایتالیا شمالی
 بوجود نیامد زیرا " در این مورد، این تجارت بیست کسه در
 صنعت انقلاب می‌کند بلکه صنعت است که بطور مداوم در
 تجارت انقلاب می‌کند. " ^{۳۶}

بعلاوه، این "گلا ه برداری و کلک" (اصطلاحات مارکس)
 که از خصلت‌های سرمایه تجاری بودند نمی‌تواند در مورد رابطه
 بین کشورها استفاده شوند، زیرا مازاد تصاحب شده بواسطه
 سرمایه دار تجاری، در تلك يك طبقه در آمده است که يك
کشور در این پروسه تصاحب، ما شاهد انتقال مازاد بین
 طبقات استعمارگر هستیم. اینکه يك کشور خاص که امروز عقب
 مانده است، اگر بواسطه سرمایه داران تجاری اروپائی در قرون
 ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ مورد "گلا ه برداری و کلک" واقع نمیشد،
 قادر به توسعه بصورتی دیگر بود یا نه، مربوط به روابط بین
 کشورها نمی‌شود بلکه به ماهیت و پیوستگی شیوه تولید
 (ساخت طبقاتی) و در این صورت درون کشورهای عقب مانده،
 هنگام تعاس آنها با سرمایه تجاری دارد.
 شکی نیست که گسترش سرمایه تجاری تا تئیرات مصیبت
 آوری داشت، ولی از میان این تا تئیرات مصیبت آور، استخراج

محصول مازاد هنگامی مهم میشود که در زمینه طبقاتی بان برخورد شود. تأثیر مهم سرمایه داری تجاری در تقویت عقب مانگی، سخت سازی (rigidification) و تغییر شیوه های تولید ماقبل سرمایه داری و همراه با آن ایجاد یک طبقه حاکمه کمپرادر (comprador) درون کشور عقب مانده میباشد. بدین ترتیب، اهمیت سرمایه تجاری آستکه شیوه تولید سرمایه داری را توسعه داد، از دهقانان سلب مالکیت نکرد و قادر به ایجاد طبقه ای از کارگران مزدور آزاد نشد، بلکه گرایش به تحکیم روابط اجتماعی ماقبل سرمایه داری و استخراج مازاد از طریق آن روابط داشت. "کلاه برداری و کلک" (در کنار خشونت و غارت) اشکال گسترش سرمایه تجاری هستند، ولی نباید اجازه داد که این اشکال، نتایج اساسی تر را - که همان تکامل طبقاتی آنها است - بپوشانند.

۲- سرمایه داری و توسعه ناموزن

الف - مبادله سرمایه داری و قانون ارزش

هدف ما از تحلیل پروسه "انباشت اولیه" و سرمایه تجاری، نشان دادن نقش آنها در پایه گذاری شیوه تولید سرمایه داری است. مجموع این عناصر، امکان و لزوم شیوه تولید سرمایه داری را بوجود می آورد. تکامل سرمایه تجاری، منبع ثروتی مستقل از دارائی بشکل زمین فراهم آورد. با اصطلاح انباشت اولیه، کارگر سلب مالکیت شده ای بوجود آورد که چیزی بجز نیروی کارش برای فروش نداشت. اتحاد ایستاد و نیروی کار و سرمایه مالی - مترجم ادر مقیاسی در حال گسترش، شیوه تولید سرمایه داری است. سرمایه صنعتی از حاشیه شیوه تصاحب، آلتی تر سرمایه تجاری است. قدرت و اهمیت سرمایه تجاری به موازات رشد سرمایه صنعتی تنزل می کند.

سرمایه تجاری سود خود را از به انحصار در آوردن تجارت مابین

اجتماعات جدا از یکدیگر بدست می‌آورد و این جدایی، هنگام گسترش شیوه تولید سرمایه‌داری از میان می‌رود. تضاد بین سرمایه صنعتی و تجاری، از این برمیخیزد که سرمایه تجاری بر مبنای افزایش ارزش مصرف در گردش - بهرگونه که تولید شده باشد - گسترش می‌یابد، ولی دیگری بر مبنای تولید آن ارزش‌های مصرف بمثابه کالا، گسترش می‌یابد. گرچه سرمایه تجاری در کنار شیوه‌های ماقبل سرمایه‌داری وجود داشت، ولی سرمایه صنعتی باید متداوماً و باشکال مختلف در هر جا که با شیوه‌های ماقبل، سرمایه‌داری روبرو می‌شود، بخاطر تأمین پایه‌ای برای آینده‌اس - که وسایل تولید و منبع کل ارزش، یعنی نیروی کار می‌باشند - ساختمان [شیوه‌های ماقبل سرمایه‌داری] را مورد بورش خود قرار دهد. چنین بورشی، سبب مسدود شدن راه بروهای "سد کننده" (اصطلاح شارل بتلهایم) - که سبب نفییت حب ماندگی می‌شوند - نمی‌گردد. در بخش آینده بدین نکته خواهیم پرداخت.

اختلاف اصلی بین سرمایه تجاری و صنعتی که در بالا تشریح شد، سبب بوجود آمدن یک اختلاف بنیادی دیگر در سطح بعدی تجرد می‌گردد: ذاتی تجدید تولید سرمایه تجاری، نیروی انحصار است. ولی ذاتی تجدید تولید سرمایه صنعتی، رقابت است. حمله آدام اسمیت بر سوداگران انحصارگرای [monopolist] مصر خود که از سوی دولت نیز حمایت می‌شدند، از یکطرف، و ستودن خواص رقابت ("دست‌نامه‌ش")، از طرف دیگر، انعکاسات ایدئولوژیک این ضدیت انحصار تجاری بر علیت رقابت صنعتی بودند.

در شیوه تولید بورژوازی، هنگام تولید ارزش، شرایط برای رقابت همواره موجودند. شرایط لازم برای تولید بورژوازی - یعنی کارگر مزدور آزاد و بازار در وسایل تولید - بمعنی آستنگه احتعال آنکه سرمایه، نیروهای مولد را - بخاطر نفوذ در آن رشته های صنعت که از نرخ سود بالایی برخوردار هستند - هدایت کند وجود دارد. دقیقاً این جنس "متعدنازه" سرمایه داران علیه یکدیگر - یعنی عقب نشینی از شاخه هایی که دارای نرخ سود پائین هستند و نفوذ بآن شاخه هایی که نرخ سود در آنجا بالاست - می باشد که عملکرد قانون بنیادی تجدید تولید سرمایه داری - یعنی قانون ارزش را بوجود می آورد. قانون ارزش بآن منجر می شود که کالاها به ارزش خود بفروش روند. عبارت دیگر، در تمام شاخه های صنعت، قیمتها به تناسب ارزشها تشکیل می شوند. یکی از تضاد های شیوه تولید سرمایه داری آستنگه در عین حال که کل ارزش اضافی کل سود را بوجود می آورد و تغییرات در ارزش، تغییرات در قیمت را تعیین می کند. ولی ارزش و قیمت یکی نیستند، قیمت همان ارزش تغییر شکل یافته است. نتیجه یک توزیع مجدد [redistribution] ارزش اضافی (و ارزش) بین شاخه های صنعت انجام می گیرد. در این توزیع مجدد، آن صنایعی که از ترکیب ارثانیک سرمایه بالاتری برخوردار هستند، ارزش اضافی بیشتری را نسبت بآنچه که خود تولید کرده اند - مترجم بصورت سود صاحب می شوند و بالعکس، آن صنایعی که دارای ترکیب ارثانیک سرمایه پائین تر از حد متوسط هستند، بخشی از ارزش اضافی تولید شده را از دست می دهند. بنابراین، انتقال ارزش، ذاتی سرمایه اجتماعی کل می باشد. برخی کالاها پائینتر از ارزش بفروش میرسند و دیگر کالاها بالاتر از ارزش. این بخاطر حرکت سرمایه است که میل به تقلیل دادن اختلافات موجود در نرخهای سود شاخه های مختلف صنعت دارد. بدین ترتیب، لزوم انتقال ارزش، ذاتی قانون ارزش است و خود

ناشی از اختلاف در ترکیب ارگانیک سرمایه های مختلف می باشد .
 این انتقال در هر حال صورت می گیرد، چه اختلافات در ترکیب ارگانیک
 سرمایه ها بخاطر عوامل فنی باشد و چه بخاطر تفاوت میان سطح
 دستمزد در صنایع مختلف . اگر در Δ صنعت مختلف، همه چیز
 مشابه باشد بجز مزدِ پائینتر در یکی از آنها، در این صورت، حرکت
 سرمایه منجر به گرایش می شود که قیمت در صنعت با دستمزد
 پائین، نسبت به قیمت در صنعت با دستمزد بالا، تنزل میکند . حال
 اگر این جریان را " مبادله نابرابر" [unequal exchange] بنامیم -
 هنگامیکه Δ صنعت در کشورهای متفاوت قرار دارند - . . . بی اطلاع
 عمیق خود را از قوانین حرکت سرمایه داری نشان داده ایم ^{۴۶} بهمان
 ترتیب، تولید کنندہ دو چرخه در ایالات متحده می تواند از
 سرمایه داران تولید کنندہ فولاد - بخاطر انتقال سود در نتیجه
 " مبادله نابرابر" تظلم خواهی کند . چاره این شکایت درون
 ایفہ سرمایه داران تنها در سوسیالیزم خواهد بود، زیرا قانون
 ارزش در آن مهار شده و تحت کنترل در می آید ^{۴۷} و طبقه سرمایه دار
 نیز از بین میرود .

ب - مبادله سرمایه داری و کشورهای عقب مانده

تا اینجا، تحلیل نشان داد که با ظهور شیوه تولید سرمایه -
 داری، قدرت تجاری و همراه آن، تصاحب مازاد از طریق قدرت
 انحصاری تنزل کرد و همچنین، عمل مبادله در سرمایه داری بوسیله
 قانون ارزش تنظیم می گردد . این دال بر آنست که در عصر امپریالیسم،
 نمی توان توسعه ناموزون نیروهای مولد را در حوزه گردش توضیح
 داد، بعبارت دیگر، توسعه ناموزون نتیجه " استخراج مازاد"
 نمی باشد .

قانون اصلی تشکیل قیمت در شیوه تولید سرمایه داری، قانون
 ارزش است . این قانون در مورد تجارت بین الملل صدق می کند،
 ولی توسعه ناموزون نیروهای مولد آنرا پیچیده می کند ^{۴۸} این

حقیقت که برخی کشورها پیشرفته تر از دیگران هستند، نتیجه توسعه ناموزون است. در حقیقت، جنبه علم این بیان کسه کشور 'ایکس' از کشور 'وای' "ثروتمندتر"، "غنی تر"، یا "پیشرفته تر" است در شرحیست که راجع به سطح توسعه نیروهای مولد می دهد. گرچه صحت دارد که امروزه گرایش موجود است که بر مبنای آن، سرمایه های بین المللی (از طریق اصطلاح شرکتهای چند ملیتی) اشیوه های نوین تولید را از حیطه جغرافیایی گسترش می دهند، ولی این امر فقط در برخی بخشهای اقتصاد عقب مانده صورت می گیرد، در غیر این صورت، آن کشور عقب مانده نمی بود. در نتیجه، ترکیب فنی سرمایه اجتماعی* در کشورهای پیشرفته بالاتر است. با این وجود، اگر فرض کنیم کسه در صنایع خاص، ترکیب فنی سرمایه در کشورهای مختلف - صرف نظر از سطح عمومی توسعه سرمایه داری در آن کشورها - کم و بیش مشابه است، و اگر فرض کنیم که در کشورهای مختلف اختلاف بازدهی [productiveness] کار، کمتر از اختلاف مزد می باشد، و اگر فرض کنیم که مزد يك "متغیر مستقل" است که به ارزش نیروی کار مربوط نمی باشد، در این صورت، ممکن است بتوان مانند اماوئل نتیجه گرفت که عملکرد بین المللی قانون ارزش منجر به توزیع مجدد ارزش اضافی بسوی سرمایه کشور پیشرفته می گردد. البته در چنین دنیای نئوریکاردوئی^{۱۱} [neo-Ricardian] که مفهوم ازشیوه تولید ندارد و در ضمن ارزش نیروی کار و نرخ استقمار هیچ رابطه ای با سطح تکامل نیروهای مولد ندارد، هر نوع نتیجه گیری محتمل

* ترکیب فنی سرمایه اجتماعی - یعنی تقسیم بندی سرمایه اجتماعی از لحاظ سرمایه ثابت و سرمایه متغیر. ترکیب فنی بالاتر اشاره به مقدار بیشتری از سرمایه ثابت - نسبت به سرمایه متغیر میکند.
^{۱۱} نئو - ریکارد وئیسم - نام مکتبی است که پیروان امروزی دیویس - ریکارد و اقتصاددان انگلیسی را مشخص میکند. در ظاهر بسا مارکسیسم شباهت دارد ولی در اصل انحرافات بسیاری در آن موجود است.

است، زیرا تمام فرضیات اختیاری هستند.^{۵۰}

اگر این توزیع مجدد ارزش اضافی مابین سرمایه‌ها را "ماده نابرابر" بخوایم و از آن بعنوان از دست رفتن ازاد کشورهای عقب‌مانده سخن راییم و در انتها از آن بعنوان توضیح نابرابری مابین کشورها استفاده کنیم، چیزی بجز ارتکاب اشتباهات متعدد نخواهد بود.^{۵۱} این "نظری" حتی بنا بر اصول خود، این موضوع را در نظر نمی‌گیرد که انتقال ارزش اضافی، معکوس مکانیسم پروسه اباشت در کشورهای عقب‌مانده می‌باشد. در این سیستم نئولیبرالیسم، فرض کنیم که در يك لحظه زمانی خاص، نرخ سود در يك کشور عقب‌مانده بسیار بالاتر از نرخ سود موجود در کشورهای امپریالیستی است. همین نرخ سود بالا است که سبب جریان یافتن سرمایه از کشورهای امپریالیستی می‌شود، و این جریان یافتن سرمایه، منجر به توسعه نیروهای مولد و گسترش شیوه تولید سرمایه‌داری می‌گردد. تقلیل یافتن اختلافات بین نرخ سود در کشورهای عقب‌مانده و پیشرفته، بهیچ وجه نشانه فقیر شدن کشورهای عقب‌مانده بوده، بلکه علامت پیشرفت آنها در جهت شیوه تولید سرمایه‌داری است.^{۵۲}

این بدان معنی نیست که گسترش سرمایه امپریالیستی، عقب‌ماندگی را از بین می‌برد، بلکه مسئله عقب‌ماندگیِ پر دوام در عصر امپریالیست، مسأله‌ای است که با توجه به تحلیل اتحاد طبقاتی، باید بدان پاسخ داد. ولی این نظریه که بر مبنای آن توسعه نیافتگی نتیجه تصاحب ارزش اضافی است که بوسیله کشورهای امپریالیستی و در نتیجه تجارت انجام می‌گیرد، حتی پریایه اصول خود نیز نادرست است. پایه این "نظری" کاملاً در حوزه گردش است، ولی حتی در آنجا نیز دارای کمبود است، زیرا بطور وسواس آمیزی توجه به توزیع مجدد ارزش اضافی در هر واحد کالا دارد.

ولی در نظر نمی‌گیرد که این توزیع مجدد تنها بخاطر افزایش زیاد تولید کالایی صورت می‌گیرد و در نتیجه، سرمایه امپریالیستی فقط از طریق سرمایه‌گذاری بیشتر در کشورهای عقب‌مانده است که می‌تواند سود خود را در آنجا افزایش دهد. بنابراین، این بحث که سرمایه امپریالیستی همواره یک تاثیر تهی سازنده بر منابع کشورهای عقب‌مانده دارد، بحثی بی‌منطقی است، زیرا برای اینکه ارزش اضافی تولید گردد و بصورت سود تحقق یابد، [realization] ابتدا لازمست که سرمایه‌گذاری شده باشد.

۱- در رد توضیحات ناکافی

استخراج مازاد نمیتواند بعنوان توضیح عقب‌ماندگی در عصر حاضر مورد استفاده قرار گیرد. تا آنجا که استخراج مازاد را به قدرت انحصاری منسوب می‌کنند، حداکثر به سرمایه تجاری - که شکلی از سرمایه است که امروزه "زباله‌دان تاریخ" فرستاده شده - مربوط می‌گردد. اگر اهمیت قانون ارزش را در نظر بگیریم، نظریه "مبادله نابرابر" تنها برای رد خود مسود استفاده قرار می‌گیرد گرچه گناه عقب‌ماندگی را بگردن کشورهای صنعتی انداختن، وسوسه آمیز است لیکن این دکتربین فقط بدرد بورژوازی کشورهای عقب‌مانده می‌خورد، نه انقلابیون آنها. یک تحلیل علمی از عقب‌ماندگی باید با این نظریه جهانشمول - که بر مبنای آن محصول مازاد توسط یک طبقه تصاحب میگردد، نه یک کشور - شروع گردد.

شناخت استثمار بعثابه یک پدیده طبقاتی بمعنی جهان‌ریزه "الترناسیونالیسم پرواتوری" تروتسکیستی ورد نقش انقلابی همه بجز طبقه کارگر نیست. بلکه، پایه‌ای علمی را برای یک استراتژی انقلابی اتحاد طبقاتی در کشورهای عقب‌مانده بوجود می‌آورد. تنها با شناخت از ماهیت طبقاتی استثمار است که رهبری مبارزه رهاثبخش ملی بوسیله پرولتاریا در کشورهای عقب‌مانده - می‌تواند یک نیاز علمی باشد. تا زمانیکه استثمار را بعنوان پدیده‌ای بین‌کشورها در نظر گیریم، مبنای برای یک انقلاب ۲ مرحله‌ای - دموکراتیک نوین و سوسیالیستی - که در هر دو

مرحله پرولتاریا رهبری آنها در دست داشته باشد، نمی ماند .
 نقش استراتژیک پرولتاریا، بمثابة تنها طبقه موجود در کشورهای
 عقب مانده که قادر به رهبری مبارزه برای رهائی واقعی است -
 که خصلت اساسی انقلابهای چین و ویتنام بود - از ماهیست
 طبقاتی استعمار برمی خیزد . اختلاف استراتژی انقلابی مارکسیست
 لنینیستی با استراتژیهای پوپولیست - آنارشیستی - تئوریسین های
 خرده بورژوازی، که در همه جا جنبشهای انقلابی را خود بخود
 می بینند در اینست که مارکسیست - لنینیستها همه مبارزات را بعنوان
مبارزه طبقاتی می نگرند، گرچه ممکن است که این مبارزات اشکال
 ملی بخود گیرند .

مارکس این نظریه را که می توان مبارزات انجمن را بدون در
 نظر گیری مسئله طبقه بررسی نمود، با تئوریه بسیار مورد مسرود
 تسخر قرارداد و چنان " تحلیلها" را تخیلات خرده بورژوازی
 خواند . جا دارد که نقل قول درازی از او را مطرح کنیم

ولی دموکرات، بخاطر اینکه خرده بورژوازی را
 نمایندگی می کند که طبقه بسیار است و در
 آن منافع دو طبقه برتری خود را از دست
 می دهد، عموماً خود را مافوق تقاضات طبقاتی
 تصور می کند . دموکراتها بر آنند که یک طبقه
 صاحب امتیاز در مقابل آنها قرار دارد، ولی
 آنها، بهمراه باقی ملت خلی را تشکیل میدهند .
 آنچه که آنها نمایندگی می کنند حقوقی حاسمی
 است . آنچه که منافع خلق است، منافع آنها
 نیز هست . بدین ترتیب، هنگامیکه یک مبارزه
 در شرف انجام باشد، آنها احتیاج به تحسین
 درباره منافع و مواضع طبقاتی ندارند . آنها
 فقط علامت می دهند و خلی، با تمام منابع تمام -
 شدنی شان بر ستم کنندگان خواهند تاخت .
 ولی اگر معلوم شود که به منافع آنها علافه ای
 نیست و توانایی آنها، ناتوانی آنها است،
 آنوقت گناه آن یا بگردن سفسطه گران خدیت
 خواهد بود که مردم یکبارچه را با انواع اردو -
 های متخاصم تقسیم می کنند، یا ارتش چنان
 سببیت پیدا کرده بود و چنان جلوی

چشمه تاریک شده بود که نمی توانست خیر خود را در هدفهای پاک دموکراسی تشخیص دهد. یا همه چیز بخاطر جزئیات اجرای کار عقیم ماند و یا اینکه یک تضاد فزاینده پدید آمده، این بار نامرادی بسیار آورد. بهر تقدیر، دموکرات بهمان اندازه که هنگام ورود بمبارزه، معصوم بوده است، از ننگین ترین شکستها هم بهمان اندازه پاک و بی لکه بیرون می آید و آنها هم با این اعتقاد جدید که باید پیروز شود و این او و حزب او نیست که باید از نظر سابق خود عدول کند بلکه بر عکس اوضاع و احوال باید نضج یابد و به سطح او برسد. ۵۴۰

امروز نیز کنایه مارکس در مورد آنهاست که مصعمانه از تحلیل طبقاتی اهتراز می جویند صادق است، همچنانکه در مورد فرانسه در قرن نوزدهم صادق بود. استراتژی صحیح انقلابی، و تکامل اتحاد های انقلابی در آن استراتژی، باید با این اصل مارکسیستی که: استعمار رابطه ای مابین طبقات است که از لحاظ بین المللی شکل نابرابری مابین ملل را بخود می گیرد، شروع شود.

۵- عقب ماندگی و حوزه تولید
الف - مقدمه

هدف این بخش، تکامل عناصر اصلی ای است که برای توضیح موانع موجود بر سر انباشت سرمایه در کشورهای عقب مانده لازم اند. سعی خواهیم نمود که نشان دهیم این موانع از حوزه تولید نشأت گرفته اند و خط کشی قاطعی با آن توضیحاتی که پایه در حوزه گردش دارند. و ما در بخش های قبلی آنها را رد کردیم - شده است.

در این بحث، تمرکز بر آن عناصری خواهد بود که به مسئله عقب ماندگی مربوطند، زیرا هدف آن نیست که تحلیل از تضاد های سرمایه را - از لحاظ کلی - تکامل دهیم.

ما یک کشور عقب مانده را چنین تعریف می کنیم: یک واحد جغرافیائی، و از لحاظ سیاسی متحد که بخش مهمی از آنرا

روابط تولید ماقبل سرمایه داری تشکیل می دهند، گر چه ممکن است که این روابط، غالب نیز نباشند (تاکید از مترجم) • از آنجا که روابط تولید ماقبل سرمایه داری، غالباً در بخش کشاورزی دوام بیشتری دارند، در نتیجه، جنبه مهمی از تعریف ما ایستگه بخش عمده ای از وسایل معاش تحت روابط ماقبل سرمایه داری تولید می گردند • تحلیل ما در مورد آن کشورها، اینکه روابط تولید ماقبل سرمایه داری در آنها از بین رفته اند ولی غالباً بعنوان "توسعه نیافته" طبقه بندی می شوند، صدق نمی کند (مثل آرژانتین و اروگوئه) •

بنابراین، هدف از این تحلیل، توضیح توسعه نابرابر همه کشورها نیست، بلکه توضیح موانع موجود در راه اباحت سرمایه در آن کشورهاست که دارای بخشهای قابل توجهی از روابط تولید ماقبل سرمایه داری هستند • بطور کلی، تحلیل ما ایستگه توسعه ناموزون نیروهای مولد در مقیاس جهانی - مابین کشورهای پیشرفته و عقب مانده - و گرایش که در جهت گسترش نا تمام شیوه تولید سرمایه داری در کشورهای عقب مانده وجود دارد، از یکسو، در نتیجه صدور سرمایه تولیدی از کشورهای پیشرفته به کشورهای عقب مانده است، و از سوی دیگر بخاطر ماهیت ماقبل سرمایه داری بخش قابل توجهی از تولید اجتماعی در کشورهای عقب مانده است •

ب - تولید ارزش اضافی نسبی

در ابتدا لازمست که منبع سود را در جامعه سرمایه داری بشناسیم • همچنانکه در بالا اشاره شد، همه تولید نتیجه کار بشر است و مازاد جامعه آن بخش از تولید است که از مقدار لازم برای تجدید تولید نیروی کار، افزون باشد • در روابط اجتماعی تولید سرمایه داری، محصولات شکل کالا را بخود می گیرند و ارزش مبادله آنها بوسیله مقدار زمان زنده و مرده موجود در آنها

تعیین می‌گردد. در تولید بورژوازی، سود شکلی است که محصول
مازاد (ارزش اضافی) بخود می‌گیرد. بنابراین، نرخ سود را میتوان
با افزایش نرخ ارزش اضافی، بالا برد. اگر سرمایه اجتماعی را
بمقتابه یک مجموعه کلی در نظر بگیریم، ارزش تولید سرمایه داری
بقرار زیر است:

$$** A = C + V + S$$

A ارزش تولیدات است بر حسب زمان
کار بکار رفته در تولید

C سرمایه ثابت است. یعنی وسایل
تولیدی که در پروسه تولید بکار
رفته و بر حسب زمان کار اندازه
گیری می‌شود

V سرمایه متغیر است. یعنی وسایل
مصرف کارگران (مزد) که بر حسب
زمان کار اندازه گیری می‌شود.

S ارزش اضافی است. یعنی ارزشی
که کارگر در پروسه تولید، اضافه
بر معادل مزد خود تولید می‌کند
و بر حسب زمان کار اندازه گیری
می‌شود.

تمام ارزش جدید ایجاد شده در یک دوره تولیدی، محصول
کار زنده است و با $V + S$ می‌توان آنرا نشان داد. نرخ ارزش
اضافی $\frac{S}{V}$ است که همان نسبت زمان کار لازم به زمان کار اضافی
است. نرخ ارزش سود (نرخ سود بر حسب ارزش) همان نسبت
ارزش اضافی است بد کل سرمایه بکار انداخته شده $(C + V)$.

* زمان زنده و زمان مرده - زمان زنده کار اشاره به زمانی است که
کارگر بطور مستقیم در ساختن کالاها مصرف می‌کند. زمان کار مرده
اشاره به زمانی است که کارگر صرفاً ساختن ماشین آلاتی که در
ساختن کالاها بکار می‌روند، کرده است و بطور غیر مستقیم از طریق
ارزش ماشین آلات به ارزش کالا منتقل می‌گردد.

** ارزش کل هر کالا تشکیل شده از ارزش مزد، ارزش مواد خام و ماشین
آلات و ارزش اضافی.

در يك دوره تولیدی مشخص، وجود سرمایه استوار [fixed capital] که در دوره تولید، بطور کامل بمصرف نمی رسد - عمومیت فرمول بندی نرخ سود را تغییر نمی دهد. زیرا، C (سرمایه ثابت)، تنها آن بخشی از سرمایه استوار را که در جریان تولید مصرف شده و بیه کالاهای تولید شده منتقل گشته، شامل می شود.^{۵۶}

اگر موقتاً تغییرات در سرمایه ثابت را بحساب نیاوریم، نرخ سود $\left(\frac{S}{C+V} \right)$ بوسیله نرخ ارزش اضافی $\left(\frac{S}{V} \right)$ تعیین می گردد.

افزایش در نرخ ارزش اضافی منجر به افزایش در نرخ سود می گردد و بالعکس. نرخ ارزش اضافی را می توان با تغییر دادن نسبت زمان کار لازم و زمان کار اضافی در طول زمان کار روزانه، افزایش داد. بدو طریق می توان اینکار را انجام داد: یکی با استخراج ارزش اضافی مطلق و دیگری بوسیله ارزش اضافی نسبی. ارزش اضافی، هنگامی مطلق است که استخراج آن از طریق افزایش نرخ ارزش اضافی [نرخ استثمار] صورت گیرد و در همانحال زمان کار لازم ثابت بماند. این طریق را می توان با بسط دادن مدت زمان کار روزانه بدون پرداخت حق الزحمه کارگر و یا با افزایش شدت کار - در چارچوب پروسه کار موجود - (تسریع)، انجام داد. ارزش اضافی نسبی بوسیله تقلیل زمان کار لازم استخراج می شود. بعبارت دیگر، با تقلیل ارزش مزد (نه ارزش مصرف مزد) ۵۷.

قبل از آنکه وارد جزئیات این بحث شویم که ارزش اضافی نسبی چگونه افزایش پیدا می کند، می بینیم که این دوروس افزایش محصول مازاد در هر واحد زمان کار، با مراحل متفاوتی در توسعه نیروهای مولد - در تولید بورژوازی - مطبق هستند. سرمایه داری

* سرمایه استوار - بخشی از سرمایه ثابت است که عمرش متجاوز از یکسال است. بعبارت دیگر، در این مدت، کل ارزش خود را بیه کالا منتقل نمی کند. مانند ماشین آلات تولیدی. این واژه در مقابل واژه سرمایه در گردش [Circulation] قرار دارد.

* نرخ سود - معیاری است که در سیستم سرمایه داری، سرمایه داران براساس آن سرمایه گذاری میکنند و بالطبع هرچه بالا تر باشد سرمایه گذاری بیشتر انجام میگیرد.

در مرحله ابتدایی خود، پروسه کار را "بهمان صورت که می‌یابد" مورد استفاده قرار می‌دهد، و نقش متوقی سرمایه‌داری در افزایش دادن بازدهی اجتماعی کار، بوسیله همکاری کارگران در ترک‌زات عظیم تولیدی نمودار می‌شود^{۵۹}. تنها با بلوغ بیشتر سرمایه‌داری و به‌مراه آن با تشدید مبارزه طبقاتی است که لزوم افزایش ارزش اضافی نسبی غالب می‌گردد. در تمام مراحل توسعه سرمایه‌داری، سرمایه‌داران طالب تشدید استثمار کارگر هستند، زیرا این امر بوسیله رقابت مابین سرمایه‌های مختلف بر آنها تحمیل گشته است. افزایش ارزش اضافی نسبی نیز نه تنها این را تغییر نمی‌دهد، بلکه آنها به سطح بالاتری ارتقا می‌دهد. همچنانکه کارزنده [مراد کارگران است - مترجم] بیشتر و بیشتری اخراج می‌گردند، احتیاج به استخراج محصول مازاد بیشتر، از کارزنده - که منبع ارزش اضافی است - افزایش می‌یابد. استفاده از ماشین آلات در تولید نیز از سنگین‌بار موجود برداشتن کارگر نمی‌کاهد، بلکه آنها تشدید می‌کند. به‌عبارت دیگر، ماشین، کارگر را از قید رنج طاقف فرسا آزاد نمی‌کند، بلکه بیشتر در انقیاد در می‌آورد^{۶۰}. با این وجود، این تشدید کار، در چارچوب [و بنظر] تقلیل دادن عمومی زمان کار لازم، انجام می‌گیرد.

در مرحله ابتدایی توسعه سرمایه‌داری، از آنجا که رشد نیروهای مولد، نازل است، تکلیک اولیه استخراج ارزش اضافی مطلق، غالب است. زیرا ارزش اضافی باید از پروسه کار ماقبل سرمایه‌داری در دسترس، استخراج گردد. همراه با پیشرفت‌شبه تولید

*** زمان کار لازم - بخشی از زمان کار روزانه که طی آن کارگر معادل ارزش مزد خود تولید می‌کند. این واژه در مقابل واژه زمان کار اضافی قرار دارد.

* مراد، استفاده از تکلیک‌های تولیدی عقب‌افتاده است که میراث فئودالیسم هستند.

سرمایه داری ، این شیوه اولیه استخراج سود ، فقط در شاخه - های عقب مانده صنعت - که دارای ترکیب ارگانیک سرمایه پائینی هستند - جنبه مهم خود را حفظ میکند ، این مسئله در کشورهای عقب مانده - که سرمایه داران محلی از تکلیک های بسیار عقب - مانده تری نسبت به تکلیک های مورد استفاده سرمایه داران - خارجی استفاده میکنند ، مهم است ، تولید ارزش اضافی نسبی ، همچنانکه در قبل اشاره کردیم ، با تقلیل دادن زمان کار لازم حاصل میگردد ، مفهوم ارزش اضافی نسبی از ماهیت دوگانه کار - نشاءت میگیرد ، آگاهی بر این مسئله [طبیعت دوگانه کار] مارکس را قادر به حل " معمای " اقتصاد دانان کلاسیک نمود : اگر کار ، منبع همه ارزش تولید شده است ، پس ارزش کار را چه چیزی - تعیین میکند ؟ ارزش نیروی کار (کار بشکل کالایی) بوسیله زمان کار لازم برای تولید وسایل تجدید تولید کارگر تعیین میگردد ، بنابراین ارزش اضافی نسبی بوسیله افزایش بازدهی کار در بخشهایی از صنعت که وسایل معاش را تولید میکنند ، صورت میگیرد ، اگر آلا ها به ارزش خود بفروش روند ، به تنزل ارزش مبادله مزد - ملجر میشود (گرچه ممکن است که ارزش مصرف آن افزایش یابد) .

برای آنکه ارزش نیروی کار (و در نتیجه مزد) تقلیل یابد ، افزایش بازدهی کار باید در آن بخشهایی از - صنعت صورت گیرد ، که محصولا نشان تعیین کننده - ارزش نیروی کار هستند و در نتیجه یا متعلق به گروه وسایل معاش و زمره هستند و یا قادر به تولید آن - وسایل [معاش] هستند . . . [بعلاوه] ، تنزل در ارزش نیروی کار ، بوسیله افزایش در باروری کار و بوسیله - ارزان شدن کالاها در آن صنایعی که ابزار کار و مواد خام تولید میکنند ، نیز صورت میگیرد . ۶۲

ماهیت تولید ارزش اضافی نسبی بمعنی آنستکه " افزایش

باروری کار در آن بخشهایی از صنعت که به مایحتاجات زندگی را تولید می‌کند و نه وسایل تولید آن مایحتاجات را، ارزش نیروی کار را دست‌نخورده باقی می‌گذارد^{۶۳} و در نتیجه نرخ ارزش اضافی و نرخ سود را نیز با ثابت نگاه می‌دارد و یا تنزل می‌دهد، مگر آنکه افزایش در بازدهی، سبب تقلیل سرمایه ثابت لازم در هر واحد کالا گردد.

بنابراین، از مفهوم ارزش اضافی نسبی چنین نتیجه می‌شود که اگر کالاها به ارزش خود بفروش روند، افزایش در بازدهی کار در یک بخش صنعت تنها در صورتی منجر به یک افزایش مداوم در نرخ سود آن بخش می‌گردد که در همه بخشهای صنعت بازدهی بالا رود.

بعلاوه، اگر افزایش بازدهی کار در بخشی از صنعت که با "مایحتاجات زندگی" ارتباطی ندارد، صورت گیرد و در ضمن ترکیب ارگانیک سرمایه نیز بالا رود، در این صورت، نرخ سود در آن بخش تنزل می‌کند. این نتیجه ضد و نقیض [paradoxical] - که افزایش باروری کار در یک بخش صنعت (و فقط مدحصر به آن بخش) ممکن است سبب عدم تغییر و یا حتی تنزل نرخ سود گردد - یکی از پیششهای اساسی نظریه ارزش کار [labor theory of value] می‌باشد. این ضد و نقیض از آنجا ناشی می‌شود که افزایش باروری تنها در یک بخش صنعت، ارزش کل را تنزل می‌دهد، بدون آنکه نرخ ارزش اضافی را تغییر دهد. پروسه آن بقرار زیر است.

بعنوان مثال، یک کالای تجملی را در نظر بگیریم (کالاش که نه بطور مستقیم و نه بطور غیر مستقیم جزو وسایل معاش محسوب نمی‌شود). فرض کنیم که سرمایه دار این بخش صنعت، در پروسه تولیدش تغییری می‌دهد بطوریکه محصول او در یک دوره تولیدی

مشخص و برابر میشود و بعلاوه، سرمایه ثابت مورد استفاده هر کالا را به نصف تقلیل می دهد. بدین ترتیب آوری او، ارزش سرمایه بکار انداخته شده او را $(C+V)$ بجز به نصف تقلیل میدهد. وی در کوتاه مدت، قادر خواهد بود که سود فوق العاده ای [super-profit] بجیب بزند، زیرا می تواند اندکی پائینتر از قیمت رایج در بازار و در عین حال بالاتر از ارزش تولید شده بفروشد و در نتیجه سهم فزاینده ای از بازار را در اختیار خود گیرد. ۶۴ بالاخره، پس از مدتی سایر سرمایه داران در این بخش صنعت نیز مجبور به تقلید از این افزایش در استفاده تولیدی از نیروی کار شده، زیرا در غیر این صورت در معرض نابودی قرار می گیرند. همچنانکه تعداد فزاینده ای از رقیبان قدیمی او مبادرت بدین کار می کنند، و یا سرمایه داران جدیدی از سایر بخشهای صنعت رای استفاده از این سود فوق العاده باین بخش روی می آورند، ارزش کالا در پروسه جدید و پیشرفته کار، ارزش اجتماعی یا ارزش استاندارد آن کالا می شود و قیمت آن تنزل می کند. گرچه دوره نیکه طی آن سود فوق العاده بوسیله یک یا چند سرمایه دار بجیب زده می شود از لحاظ پروسه تمرکز [centralization] بسیار مهم است، ولی گذرا است و هنگامیکه مجدداً قیمت به حدود ارزش برسد، نرخ سود به سطح اولیه اش رجعت می کند.

برای یک افزایش دائمی در نرخ سود،^{۶۵} در مثال ما لازمست که کالا جزو "مایحتاجات زندگی" باشد. اگر چنین شود، تنزل ارزش کالا منجر به تنزل ارزش نیروی کار و نتیجتاً افزایش نرخ کلی استثمار خواهد شد. این مسئله بر همه سرمایه داران تأثیر خواهد گذاشت (در صورتیکه فرض کنیم که مزد در بخشهای مختلف تولید هماهنگ می شود) یک جنبه از برادری استثمار

* مراد آنست که مزد در بخشهای مختلف اقتصاد کم و بیش در یک سطح باشد و اختلاف مزد در بخشهای مختلف زیاد نباشد.

سرمایه داری آنستکه يك سرمايه دار، تنها هنگامی می تواند از افزایش نرخ اضافی منفعت برد که سرمایه اجتماعی - بدون در نظرگیری هیچ شاخه خاص صنعت - بعنوان يك مجموعه کلی - منفعت برد .

ج - تولید ارزش اضافی نسبی در کشورهای عقب مانده و اباحت بحثمان را خلاصه کنیم، ارزش اضافی منبع سود است و افزایش ارزش اضافی نسبی، وسیله کاهش زمان کار لازم صورت می گیرد . این امر در يك صنعت بنوعی صورت نمی گیرد، بلکه با افزایش بازدهی کار (نزل ارزش کالاها) که بر کل سیستم تولید و بازتولید سرمایه داری تاثیر می گذارد، تحقق می پذیرد .

هدف از توسعه بازدهی کار در محدوده تولید سرمایه داری، کوتاه نمودن آن بخشی از روز کار است که طی آن کارگر بخاطر منفعت خود کار می کند . و یا کوتاه نمودن آن، بخش دیگر روز کار که طی آن کارگر آزاد است تا برای سرمایه دار برایگان کار کند، طویل می گردد .^{۶۶}

در يك جامعه کاملاً سرمایه داری، پیشرفت نیروهای مولد بطور مداوم سبب کاهش زمان کار لازم می شود، زیرا وسایل تولید با روش سرمایه داری تولید می گردند . در چنین جوامعی، ارزان شدن تصاعدی کالاها و افزایش نرخ استقمار، ذاتی اباحت سرمایه داری است .^{۶۷} بدین ترتیب، نرخ سود می تواند ثابت بماند و یا حتی افزایش پیدا کند . حتی اگر ارزش مصرف مزد نیز افزایش پیدا کند . حتی اگر ارزش مصرف مزد نیز افزایش یابد (گرچه

* ارزان شدن تصاعدی کالاها - مراد از حیث ارزش است - سه قیمت . چنانکه امروزه با وجود انحصارات بزرگ قیمت مایحتاجات زندگی روز بروز افزایش پیدا می کنند ولی در عین حال بخاطر بالارفتن بازدهی کار، ارزش کالاها مرتباً نزول میکنند . بعبارت دیگر بازدهی کار و ارزش کالا رابطه معکوس دارند .

ارزش مبادله آن بطور حتم تنزل می کند) .
 در کشورهای عقب مانده ، بخش بزرگی از وسایل مصرف ، از طریق روابط تولیدی ماقبل سرمایه داری تولید می شوند . عبارت دیگر ، بخش کشاورزی ماقبل سرمایه داری باقی می ماند و تولید کالائی ساده [artesenai] بمثابه يك منبع مهم کالاهای مزدی دوام پیدا می کند .^{۶۸} زمان کار لازم ، ارزش نیروی کار را تعیین میکند و در کشورهای عقب مانده ، زمان کار ^{۶۹} اجتماعاً لازم کم و بیش خارج از بخش سرمایه داری اقتصاد تعیین می شود . این بدیهی است که بجز در دوره های استثنائی و کوتاه ، تکامل نیروهای مولد در شبهه تولید سرمایه داری سریعتر از شبهه های ماقبل سرمایه داری است .^{۶۹} در نتیجه در کشورهای عقب مانده گرایش وجود دارد که بطور مداوم از انباشت سرمایه جلوگیری می نماید . این بخاطر آنستکه سرمایه قادر نیست نرخ ارزش اضافی را از طریق ارزان نمودن کالاهای تولید شده ، با روابط سرمایه داری ، افزایش دهد . عبارت دیگر ، مشکل انباشت سرمایه داری در کشورهای عقب مانده آنستکه نرخ ارزش اضافی بهمان سرعتی که نیروهای مولد در بخش سرمایه داری اقتصاد توسعه پیدا می کنند ، افزایش پیدا نمی کند . مانع اول در راه انباشت سرمایه داری ، عامل خارجی نیست ، بلکه داخلی است . بقسای فرماسیونها (ساختهای) ماقبل سرمایه داری . اگر پروسه انباشت را تحلیل کنیم ، این نتیجه با روشنی بیشتری نمایان می گردد . می توانیم عواقب عقب ماندگی در پروسه انباشت را با این فرض کاوش کنیم که با يك کشور عقب مانده طرف هستیم که دارای يك بخش سرمایه داری نیمه توسعه یافته است و عمدتاً بوسیله سرمایه های داخلی کنترل می شود و از پروسه های تولیدی عقب مانده استفاده می کند . در مورد توسعه ناموزون سرمایه داری ، این مسئله بدیهیست که انقلاب در وسایل تولید ، در کشورهای پیشرفته سرمایه داری سریعتر اتفاق می افتد ، و در ضمن

سرمایه اجتماعی در آنجا، استثمار کارگر را با ترکیب ارگانیک
 بالاتری - نسبت به کشورهای عقب مانده - انجام می دهد •
 بعلاوه، ما با عصر امپریالیسم روبرو هستیم • بخاطر بلوغ سرمایه
 داری به شکل انحصاری اس، در این عصر صدور سرمایه خصلت
 اصلی سرمایه داری در حال گسترش می شود^{۷۰} • بعبارت دیگری
 امپریالیسم نتیجه گرایش نرخ سود به نزول است، به نتیجه
 مصرف با کاش^{۷۱} [under - consumption]
 سرمایه دار خارجی وارد کشور عقب مانده می شود در حالیکه
 مجهز به نیروهای مولد بسیار پیشرفته تری نسبت به سرمایه داران
 محلی است • گرچه ممکن است پروسه تولیدی ای که سرمایه دار
 خارجی با خود به همراه می آورد، در کشور منسوب با نرخ سود
 در حال نزول بوده باشد • معینا در کشور عقب مانده، او
 قادر است که سود فون الماده ای به جیب زند زیرا می تواند
 از نیروی کار به طور موثرتری در حوزه تولید استفاده کند، بعبارت
 دیگر قادر خواهد بود که کالاها را به ارزش پائینتری نسبت به
 سرمایه داران داخلی تولید کند • نرخ سود بالاتری که سرمایه
 دار خارجی بچنگ می آورد بطور عمده بخاطر سطح مزد پائینتر
 در کشور عقب مانده نسبت^{۷۲} بلکه بخاطر آنستکه کالا های تولید
 شده با تکلیکهای پیشرفته تر، ارزش پائینتری دارند • ^{۷۲} قیمت
 پائینتر نیروی کار در کشور عقب مانده، برای سرمایه داران داخلی
 و خارجی بطور یکسان مزیت محسوب می شود - اگر اصلا آنرا
 مزیت بحساب آوریم - و در نتیجه نمی تواند منبع مزیت رقابت آمیز
 سرمایه خارجی باشد • سرمایه خارجی برتر خود را در حوزه
 تولید دارد • این توانایی سرمایه خارجی برای تولید ارزانتر
 کالاها - به هزینه تمام شده پائینتر - نسبت به سرمایه داخلی
 است که محرک سرمایه اجتماعی از کشورهای پیشرفته بسوی
 کشورهای عقب مانده است • توضیح حرکت سرمایه اجتماعی
 بوسیله اختلاف دستمزدهای مالی • این مسئله را از نظر دور

می‌دارد که اختلاف دستمزد در مقیاس ملی، خود بیانگر اختلاف
 در بازدهی کار در مقیاس ملی است. سرمایه‌دار بین‌المللی،
 در کشور عقب‌مانده کالای خود را بالاتر از ارزش تولید شده
 و در عین حال پائینتر از ارزش کالای سرمایه‌داران محلی - که
 از پروسه کار عقب افتاده تری برخوردارند - در همان شاخه
 صنعت، می‌فروشد. • همچنانکه تولید سرمایه بین‌المللی گسترش
 می‌یابد، بازار را از چنگ رقیبان داخلی اش خارج می‌کند و هم
 چنانکه پروسه تمرکز [سرمایه] از طریق حذف رقیبان داخلی،
 به پیش می‌رود، برخی از سرمایه‌های داخلی تلاش خواهند کرد
 که از کارایی [efficiency] سرمایه بین‌المللی تقلید نمایند. • از
 طرف دیگر، سایر سرمایه‌های بین‌المللی مجذوب نرخ سود بالای
 آن شاخه صنعت می‌شوند. • گرچه در کشورهای عقب‌مانده،
 موانع موجود در راه رقابت [مابین سرمایه‌ها]، قابل ملاحظه
 هستند. • معیناً گرایش برای سوق دادن قیمت کالا بسوی
 ارزش اجتماعی متوسط جدید (پائینتر) وجود خواهد داشت.^{۷۴}
 از آنجائیکه، در کشورهای عقب‌مانده، وسایل معاش بطور
 اعظم با روابط اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری تولید می‌گردند این
 تنزل در ارزش یک کالای خاص، ناشی بر زمان کار لازم و نرخ
 استعمار [نرخ ارزش اضافی] نمی‌گذارد و آنها نسبتاً بی‌تغییر
 باقی می‌مانند. • بعلاوه، اگر روش تولید سرمایه بین‌المللی
 دارای ترکیب ارگانیکی بالاتری نسبت به روش تولید گذشته باشد،
 نرخ سود در آن شاخه صنعت باید تنزل کند. • گرایش سرمایه
 بین‌المللی به کاهش سودآوری [profitability] در یک شاخه صنعت
 در یک کشور عقب‌مانده، یک مسئله تجربی [empirical] نبود، بلکه
 گرایش است که اعمالکرد قانون ارزش بر می‌خیزد و تنها تحت تاثیر
 ترکیب ارگانیکی سرمایه بالاتر در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری
 و ماهیت ماقبل سرمایه‌داری کشاورزی در کشور عقب‌مانده می‌باشد.
 در این مقاله، به هدف ما است و نه لازم است که وارد این
 بحث شویم که آیا گرایش برای افزایش ترکیب ارگانیکی سرمایه بطور

عام وجود دارد یا نه • بحث بر سر وجود گرایش برای افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه، بحثی است در ارتباط با تغییرات سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر • این بحث در چارچوب افزایش بازدهی کار صورت می‌گیرد، در صورتیکه (برای سهولت بحث) فرض کنیم که تمام واحدهای تولید کننده دارای پروسه تولید متشابهی هستند • بحث فعلی ما، اشاره به وضعیتی می‌کند که دو (یا بیشتر) پروسه تولید با سطوح توسعه کاملاً متفاوتی موجود باشند • در اینجا فقط لازمست فرض کنیم که روش تولید پیشرفته‌تر، از ترکیب ارگانیک بالاتری برخوردار است، گرچه ممکن است مقدار سرمایه ثابت و سرمایه متغیر آن از مقدار آنها در پروسه تولید عقب مانده‌تر، کمتر باشد^{۷۵} • آنگاه که نرخ سود، از سطح نرخ سود رایج در سایر شاخه‌های صنعت کشور عقب مانده پائینتر بیاید سرمایه بین المللی به شاخه‌های دیگر صنعت - که از طریق استفادۀ از نیروهای تولید پیشرفته می‌توان بطور موقت سودهای کلان برد - حرکت خواهد نمود (به لزوم سرمایه داران بین المللی) • سرمایه بین المللی به هر شاخه‌ای که وارد میشود، همان دور [cycle] تکرار می‌شود - یعنی اولاً، سود کلان موقت که با فروش بالاتر ارزش تولید و پائینتر ارزش متوسط بدست می‌آید • ثانیاً، تولید کنندگان محلی با کار آیی کمتر، از گردونه رقابت خارج می‌گردند • ثالثاً، ایجاد رقابت مجدد بین سرمایه‌های مشابه از حیث کار آیی (که غالباً سرمایه بین المللی هستند) و تنزل نرخ سود • بدین ترتیب سرمایه بین المللی بطور تصاعدی سبب از میان رفتن سود آوری در شاخه‌های مختلف صنعت می‌شود و در همان حال بورژوازی محلی را بعنوان یک طبقه مستقل از میان می‌برد • همین پروسه است که به پدیده آشنای ملی زدایی [denationalization]^{۷۶} در مالکیت بروسایل در اقتصادهای عقب مانده منجر می‌شود •

قبل از آنکه به نتایج این پروسه بپردازیم، باید باین نکته توجه نمائیم که در همانحال که سرمایه بین المللی از يك شاخه به شاخه دیگر صنعت می‌پرد، يك گرایش ضد در برابر گرایش نزولی نرخ سود ایجاد می‌شود.^{۷۷} اولاً، همچنانکه ارزش کالا های بیشتری نزول می‌کند، (در نتیجه استفاده از ماشین آلات بهتر) در صورتیکه برخی از این کالاها بطور مستقیم یا غیر مستقیم جزو وسایل معاش باشند نرخ ارزش اضافی در بخش سرمایه‌داری اقتصاد بالا می‌رود. دوماً، در همان حال که سرمایه داران محلی در مبارزه رقابت آمیز شکست می‌خورند ممکن است که به بخشهای ماقبل سرمایه داری یا نیمه سرمایه داری عقب نشینی کنند و به تولید وسایل مصرف بپردازند و بخاطر استفاده از روابط تولید سرمایه داری، سبب کاهش ارزش در آن بخشها گردند. ولی تا زمانیکه بخشی از وسایل مصرف تحت روابط تولیدی ماقبل سرمایه داری تهیه شود، گرایش غالب آنست که زمان کار لازم آهسته تر از ارزش کل کالاها (در هر واحد) تنزل کند. بدین ترتیب، گرایش وجود دارد که نرخ ارزش اضافی آهسته تر از ترکیب ارگانیک سرمایه‌داری بالا رود.^{۷۸}

توضیح بیشتری درباره نقش بخش ماقبل سرمایه داری در پروسه الهاشت سرمایه داری لازم است. البته این امر امکان پذیر است که در لحظه ای از زمان، وسایل معاش را بتوان تحت روابط اجتماع ماقبل سرمایه داری، به ارزش مبادله کمتری نسبت به روابط اجتماع سرمایه داری تولید نمود. در حقیقت، امکان دارد که خود سرمایه، تولید ماقبل سرمایه داری کالا های مزدی را تحکیم نموده و تقویت کند.^{۷۹} چنین شرایطی بهیچوجه با بحث ما در تضاد قرار نمی‌گیرد و برعکس آنرا تأیید نموده و تضاد های همزیستی [articulation] شیوه های تولید سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری را برجسته می‌نماید. برای افزایش ارزش

اضافی نسبی، نه تنها لازمت که ارزش مبادله وسایل معاش (ارزشی که آنها مبادله می‌شوند) پائین باشد، بلکه باید بنظر مداوم تنزل کند. اگر در يك لحظه تاریخی خاص، روابط تولید ماقبل سرمایه داری قادر به تولید وسایل معاش - به ارزش مبادله‌ای پائینتر از روابط سرمایه داری - باشند، این خود تهدید به مانعی در راه ارزان شدن وسایل معاش می‌گردد. در این صورت، سرمایه وارد تولید وسایل معاش نخواهد شد، زیرا از همان ابتدا نسبت به کالاهای مشابه گرانتر خواهد بود. معذرت‌ها با بکار بردن روابط سرمایه داری است که پروسه خود بخودی افزایش بازدهی کار، در آینده قادر به کاهش ارزش وسایل معاش خواهد شد. در چنین موقعیتی، خشونت بارزه طبقاتی بین سرمایه دار و زمیندار، یا سرمایه دار و دهقان، بایستد جانشین "جنگ متعدي" رقابت گردد تا رقیبان ماقبل سرمایه داری سرمایه را از میدان بدر کند. گرچه از یکطرف، در يك لحظه خاص، تجدید تولید بخشی از وسایل معاش در خارج از روابط اجتماعی تولید سرمایه داری می‌تواند اباحت سرمایه را تسهیل کند، ولی از طرف دیگر، دوام این روابط تولیدی ماقبل سرمایه داری مانعی در راه اباحت مداوم می‌گردد.

۱- حوزه تولید و حوزه گردش

هدف ما در این مقاله اشاره به اشتباهات تئوریک در بحثهای مربوط به عقب ماندگی، که ریشه در حوزه گردش دارند و توضیح پدیده عقب ماندگی و توسعه ناموزون که از تضادهای موجود در حوزه تولید نشأت می‌گیرند، بوده است. ما نمودهای موجود در حوزه گردش را کاملاً رد نمی‌کنیم. در حقیقت، ارتباطات متقابل مابین حوزه های تولید و گردش در سرمایه داری است که به کاملترین و بالاترین شکل خود میرسند. معذرت‌ها نمودهای تضاد های حوزه گردش دقیقاً فقط نمود هستند. آنها نمودهای قوانین اصولی آن هستند که در حوزه تولید عمل می‌کنند.

تجاری، ما در بخش بیخ فقط يك گام است. زیرا بطور خلاصه
 و سطحی به يك سری از مسائل می پردازد، مسائلی که احتیاج
 به کار تفویضی بیه تری دارند. مهم ترین آنها، تحویل از تاثیر
 گسترش سرمایه بر روابط تولید ماقبل سرمایه داری است. در
 بالاترین سطح تجرید [abstraction]، شیوه های تولید سرمایه داری، ما
 سرمایه داری، در تضاد کامل فرار دارند، زیرا سرمایه بوسیله استعمار

بخش بزرگتر و بزرگتری، از توده نیروی کار گسترش می یابد و بازار
 خود را با تغییر شکل دادن وسایل معاش و وسایل تولید بسه
 کالا می یابد. در این گسترش، سرمایه باید با شیوه های
 تولید، که بر اساس تصاحب مستقیم محصولات مازاد بنا شده
 اند در تضاد قرار گیرد. معذک، بهمان اندازه هم روشن است
 که گسترش سرمایه در عصر امپریالیسم، گرایش به تقویت و تحکیم
 ساختار اقتصادی ماقبل سرمایه داری دارد. ۸۰۰

يك تحليل علمی از دوام عقب ماندگی و توسعه ناموزون - در
 يك مقیاس جهانی - باید از حوزه تولید نشأت گیرد و در همان
 حال باید خصلت منرقی شیوه تولید سرمایه داری را بشناسد و
 بحساب آورد. تا کید بر پدیده های حوزه گردش، استخراج
 مازاد، "مبادله نابرابر"، بهیچوجه کمکی به درک از ماهیت
 و دلائل عقب ماندگی نمی کند بلکه تعاین با اصطلاح علمی برای درکی
 ذهنی و اخلاقی از سرمایه دار فراهم می آورد. ^{۱۱} لنین، اینست و
 موضع را بوضوح خلاصه نمود و نوشت:

برای بعضی ها (رومانتیستها) مسئله بازار
 خارجی اشاره به "مشکلی" است که سرمایه
 داری بر سر راه توسعه اجتماعی قرار میدهد.
 برای دیگران بالعکس، بازار خارجی نشان
 میدهد که سرمایه داری چگونه مشکلات توسعه
 اجتماعی را - که بوسیله تاریخ و بشکل مواج
 مختلف گروهی، قبیله ای، ناحیه ای و ملی فراهم
 آورده شده اند، از میان بر میدارد. ۸۲۰

با توجه به آثار مارکس و لنین، تحلیل عقب ماندگی باید از رومانیتسم
آن دسته از بحثهایی که از حوزه ظواهر [کردش] نشأت میگیرند
جدا شده و بر مبنای ماتریالیسم حوزه تولید خود را بنا نهاد.

۱ - این رایج ترین موضع است و بوسیله پل باران در کتاب اقتصاد سیاسی رشد (Political Eco. of growth) (نیویورک: مدون ریدر، ۱۹۶۸) و اندره گوند و فرانک در کتاب سرمایه داری و توسعه نیافتگی در امریکای لاتین (Capitalism and Underdevelopment in Latin Am.) (نیویورک: مدون ریدر، ۱۹۶۹) بروشنی بیان شده است. یک شاخه خاص و کوچک این مکتب که ریشه نابرابری را در حوزه گردش می بیند و در اثر امانوئل که یک نئوکاردرین می باشد منعکس است. ما اجازه می دهیم که این روش ما را از آثار باران و فرانک بطور مختصر دور نگاه دارد، فقط تا آنجا که سبب تبلور برخی اشتباهات متدولوژیک میشود. منظور ما از واژه "نئوکاردرین" اندسته از نئوسمین هائی است که در تحلیل خود درک نمیکنند که سرمایه داری یک شیوه تصاحب پگانه تاریخی است، و به تولید بحثیه یک پروسه فنی میگردند و در نتیجه هیچگاه مفهوم شیوه تولید را در نظر نمیگیرند.

Barbara Bradby, "The Destruction of Natural Economy," Economy and Society 4, 2 (May, 1975), and "Equal Exchange and the Imperialism of Trade" Bulletin of the Conference of Socialist Economists, IV, 3(12) (October, 1975); and Charles Bettelheim, "Theoretical Comments by Charles Bettelheim," in A. Emmanuel, Unequal Exchange (London: New Left Books, 1972).

۳ - فرانک همانجا. صفحه ۹.

۴ - مراد آن نیست که باران براین نکته تا آنجا که به حذف سایر دلایل منجر میشود، تاکید میراند. حتی بحث او درباره طبقاتی که امپریالیسم در کشورهای عقب مانده از آنها پشتیبانی میکند، به تحلیل او وابسته است و در زیر همان اشاره میشود.

۵ - باران همانجا، ص ۱۴۲ - ۱۴۳

۶ - همان نظر در متن زیر نیز بیان شده.

این یک خصالت سرمایه داری است که توسعه برخی کشورهای بقیهت رونج

و فاجعه برای مردم کشورهای دیگر انجام میگیرد مستعمره شدن [نواحی عقب افتاده] ، توسعه سریع سرمایه داری در غرب را ممکن ساخت . [ا . و . کوسین و دیگران اصول مارکسیسم - لنینیسم (مسکو : شرکت انتشاراتی زبانهای خارجی) ص ۲۴۸ -]

۷ - بتلهایم این نکته را با قدرت زیاد مطرح میکند . بتلهایم ، همانجا . این اتفاقی نبوده است که مارکس فقط یک فصل از جلد اول کتاب سرمایه را به بحث درباره مستعمرات اختصاص داد .

۸ - در این مورد ما باور عمده با باران طرف هستیم ، گرچه در مورد فرانک هم - که معتقد است کشورهای امریکای لاتین آن هنگامی با سرعت فراوان توسعه پیدا نمودند که راپاه خارجی آنها با کشورهای پیشرفته سرمایه داری تضعیف گشته و یا قطع شده است - صدق میکند . حداقل ، این نشان میدهد که او استثمار کشورهای عقب مانده را یک نیاز برای کشورهای سرمایه داری نمیپند ، خصوصا در پرتو این حقیقت که یکی از این ادوار تضعیف رابطه در مدت زمانی بود که سرمایه داری بیشترین احتیاج به کمک را داشت - یعنی بحران عظیم [سال ۱۹۲۳ - ۱۹۲۹] .

۹ - بحثی عالی در این مورد در مقاله زیر آمده است :

F. K. Takahashi, "A Contribution to the Discussion," in The Transition from Feudalism to Capitalism: A Symposium (New York: Science and Society, 1967), 3rd printing, p. 31.

۱۰ - باران ، همانجا ، ص ۱۱۲ .

۱۱ - همانجا .

۱۲ - این اشتباهی است که مکررا توسط فرانک مرتکب میگردد . بطور مثال :

بدین ترتیب ، متروبولیس مازاد اقتصادی کشورهای اثر را تصاحب نموده و برای توسعه خود اختصاص میدهد . کشورهای اثر همچنان توسعه نیافته باقی میمانند ، زیرا فاقد مازاد خود هستند (فرانک همانجا ، ص ۹ ، تاکید از نویسنده مقاله) .

۱۳ - مجددا باران کاملا بروشنی مینویسد :

هرگاه هند اجازه میداشت که سرنوشت خود را بد لخواه خود

تعیین کند، از منابع خود برای منزهت خود بهره برداری نماید، و انزوی خود را توانایی های خود را برای پیشرفت مردم خود مهار نماید، و هند یک هند کاملاً متفاوت میبود. (باران، همانجا، ص. ۱۵۰) تاکید از نویسنده مقاله .
 ۱۴- باران در باره یک هند سوسیالیستی صحبت نمیکند، بلکه یک هند سرمایه داری .

۱۵- Karl Marx, Capital (London and Moscow: Lawrence & Wishart and Progress Publishers, 1974), Vol. II, pp. 36-37.

۱۶- بسیار مهم است که به تشابهاتی که بین موضع فرانک و موضع نویسندگان طرفدار نظریه "وابستگی" درک و همچنین نظریه سیموندی (و بعد انارد نیکیا در روسیه) موجود است، توجه کنیم . این بحث که توسعه سرمایه داری بجز در آن کشورهاییکه ابتدا بدان دست یافتند در سایر جاها غیر ممکن است، بیسسه قدمت خود سرمایه داری است . به لنین مراجعه کنید در اثرش بنام "خصیلت نمایی و مانتیسم اقتصادی" مجموعه آثار (مسکو : انتشارات اینترناسیونال، ۱۹۷۲) جلد دوم . در اینجا لنین از نارد نیکیا انتقاد میکند .

۱۷- همانجا، ص. ۲۰۳ - ۲۰۲ .

۱۸- فرانک، همانجا، ص. ۹ .

۱۹- بنتلهایم هنگام نقد نظریه امانوئل - که یک زوریکاردین است - به این نکته توجه مبذول میدارد :

یک چنین "مدلی" گرایتری به دور نمودن استثمار کارگران همه کشورهای - بوسیله طبقه استثمارگر خود آنها، از معترض دید دارد . بنابراین، استثمار برخی کشورها بوسیله دیگر کشورها جانشین استثمار برخی طبقات توسط طبقات دیگر میشود . (بنتلهایم، همانجا، ص. ۲۱۴) همین نکته توسط تام کمپ هنگام نقد روزا لوکزامبورگ مطرح میگردد .

Tom Kemp, Theories of Imperialism (London: Dobson, 1967).

۲۰- این اثبات اوایه در اقتصاد سیاسی همان نقشی را بازی میکند که گناه ابتدائی در علوم الهی .

Karl Marx, Capital, (London: Lawrence & Wishart, 1970), Vol. 1, p. 667.

از اینجا به بعد هنگام رد و دعوی کتاب سرمایه انرا با ذکر نام مارکس و شماره جلد و صفحه مشخص میکنیم .

۲۱- بخش ۸ از جلد اول .

۲۲- بدآور مثال :

در همان زمان که صنعت پنبه ، برده داری اطفال را در انگلستان رایج نمود در ایالات متحده سبب تحریک و تغییر شکل برده داری قدیمی و پدرشاهانه به یک سیستم استثمار نحاری شد . در حقیقت ، برده داری مخفی مزد بگیران در اروپا برای پایه خود احتیاج به یک برده داری خالص و ساده در دنیای جدید داشت . (مارکس ، ۱ ، ص ۷۱۱)

مارکس در نقاط مختلفی به غارت مستعمرات و سایر نواحی غیر اروپایی اشاره میکند ، ولی عمدتاً بعنوان مثالهای وحتیگری و دوروشی سرمایه داری ، بطور مثال ، او از " . . . تحت اسارت در آوردن و مذموم کردن جمعیت بومی در معادن فتح و غارت هند شرقی ، تبدیل آفریقا به لانهای برای شکار تعارضی پوستهای سیاه " بعنوان " بهترین موارد انباشت اولیه نام میبرد . " (مارکس ، ۱ ، ص ۷۵۳ ، تاکید از نویسنده مقاله) . همچنین وی مینویسد : " غنایمی که در خارج از اروپا توسط غارت بی پرده ، با اسارت در آوردن ، و حنایت بدست آمد ، بسبب کشور مادر فرستاده شدند و در آنجا تبدیل به سرمایه شوند " (مارکس ، ۱ ، ص ۷۰۵) . ولی او هیچگاه بحث نمیکند که چنین غارتی ، پایه انباشت سرمایه داری بود . برعکس ، حتی یک مطالعه سطحی هم نشان میدهد که او بر توقیف زمینهای در همان اروپایی و طبقات بعنوان اساس انباشت سرمایه داری تاکید گذاشت . او از سیستم استعماری فقط بعنوان یک طریق انباشت سرمایه پولی نام میبرد ، که با دارق دیگر مثل رشد قرض پولی ، مالیات کشاورزی و تعرفه حفاظتی از صنعت همراه بوده است . او غارت کشورهای مستعمره را مهمتر از مثلا " تصای جاروگری " اعتبار که بوسیله آن " قرض عمومی یکی از نیرومندترین اهرم های انباشت اولیه میشود " ندانست . (مارکس ، ۱ ، ص ۷۰۷) .

۲۳- مارکس ، ۱ ، ص ۶۶۸ .

۲۴- مارکس ، ۱ ، ص ۶۹۹ - ۶۹۸ .

۲۵- مارکس اولین کسی بود که دریافت سرمایه داری شکل مالکیت خصوصی را - نفی جوهر خود - ارتقا میدهد

شبهه تصاحب سرمایه داری که نتیجه شبهه تولید سرمایه داری است ، مالکیت

خصوصی سرمایه‌داری بوجود می‌آورد. این اولین نفی مالکیت خصوصی فردی است بر مبنای آر مالک بنا شده است. (مارکس، ۱، ص ۷۱۵).
 ۲- لنین در حمله خود به اقتصاددانان ناردینک که معتقد بودند بازارهای خارجی برای تحقق سرمایه‌داری لازم هستند، می‌نویسد:
 اشتباه [نویسندگان ناردینک] است که آنها بازار خارجی را بهمان آوردند تا تحقق ارزش اضافی را توضیح دهند. احتیاج یک کشور سرمایه‌داری به بازار خارجی بهیچ وجه بوسیله قوانین تحقق محصول اجتماعی تعیین نمی‌شود.

V. I. Lenin, The Development of Capitalism in Russia, (Moscow: Progress Publishers, 197 p. 65.

۲- مارکس، ۱، ص ۷۱۲-۷۱۱. او ماری اوزیه را در مورد تاگل پول نقل می‌کند.

۲- مجدداً، به بحث عالی لنین در این مورد درباره روسیه و انتقاد سنگین وی این موضع که توسعه سرمایه‌داری در کل برای پروسه انباشت خود محتاج استثمار خارجی است، همانجا، فصل اول.

۲۹- شکل آن همواره $M-C-M'$ است. پول، شکل مستقل ارزش مبادله، نقیض حرکت است، و افزایش ارزش مبادله، خود هدف است. این $M-C-M'$ متغیرها آنرا از $C-M-C$ ، که تجارت کالائی مستقیم بین تولیدکنندگان است هدف نهائی آن مبادله ارزش‌های مصرفی است، جدا می‌نماید. (مارکس، ۳، ص ۳۲۶).

۳- مارکس، ۳، ص ۳۲۵.

۳۱- توسعه مستقل و غالب سرمایه، زیرا سرمایه تجاری معادل است با عدم انقیاد در آمدن تولید به سرمایه، و نتیجتاً معادل توسعه سرمایه است بر مبنای یک شیوه تولید اجتماعی بیگانه که همچنین مستقل از آنست. (مارکس، ۳، ص ۳۲۸).

۳۲- جدل بین یک سویزی از یکطرف و مورس راب و تاگاشی، هیلتون و هیل از طرف دیگر درباره انتقال از زمینداری به سرمایه‌داری در مورد این مطالب است. Science and Society, op. Cit.

همچنین به مقاله زیر رجوع کنید:

David Romagnolo, "The So-Called 'Law' of Un-even and Combined Development," Latin American Perspectives 11, (Spring, 1975);

رومانولو نشان می‌دهد که نظریه تروتسکیستی "انقلاب مداوم"، برخاسته از اشتباه تحلیل کردن شروع سرمایه داری در نتیجه گسترش مبادله کالایی، سرچشمه می‌گیرد. مارکس بروشنی تمام این عقیده را که بر مبنای آن مبادله، نیروی بوجود آورنده سرمایه داری بود، رد می‌کند. مارکس در مورد تاجر - که بر تولید کنترل مستقیم دارد - مینویسد: این سیستم در همه جا معرف مانعی در راه شیوه تولید سرمایه داری واقعی است و به همراه توسعه آن، [این سیستم] نیز بزیر می‌آید. بدون انقلاب در شیوه تولید، [سرمایه تجاری] فقط شرایط تولید کنندگان مستقیم را بدتر نموده و آنها را به کارگران مزدور محض و پرولترهایی با شرایط بسیار بدتر از کنترل مستقیم سرمایه بدل می‌کند و کارمزد آنها را بر مبنای شیوه تولید قدیمی تصاحب می‌کند. (مارکس ۳، ص ۲۲۵ - ۲۲۴).

این، یک جنبه ماهیت مرفی شیوه تولید سرمایه داری را - در مخالفت با سرمایه تجاری که کارگر را استثمار می‌کند، بدون توسعه نیروهای مولد - نشان می‌دهد.

E. Laclau, "Imperialism in Latin America," - ۲۲ "New Left Review 67 (May-June, 1971); & Science and Society, op. cit., the discussion by Dobb and others of Europe's Wsecond Feudalism."

See also Witold Kula, An Economic Theory - ۲۴ of the Feudal System, London: New Left Books 197

۲۵ - مارکس، ۳، ص ۲۲۱ - ۲۲۰.

۲۶ - مارکس، ۳، ص ۲۲۲. بدین معنی که، این توسعه تولید سرمایه داری بود که تجارت کالایی را با سرعت انقلابی گسترش داد و نه برعکس. این همان نظریه ایست که شیوه تولید سرمایه داری در نتیجه گسترش مبادله کالایی بوجود نیامد.

۲۷ - کشور مورد لحاف در عمل مبادله، کار بیشتری را صاحب گشته و کارگتری را از دست می‌دهد، اگرچه این اختلاف، این اضافه، مانند هر مبادله دیگر بین کار و سرمایه، به نفع طبقة خاص می‌رود. (مارکس، ۳، ص ۲۲۸).

۲۸ - بحث باران در این مورد پرمغز است. باران، همانجا، ص ۱۴۴. همینطور میتوان به بتلهایم، همانجا، مراجعه کرد.

۳۹- شیوه تولید و انباشت سرمایه داری، و در نتیجه مالکیت خصوصی سرمایه داری، به عنوان میراثی شرایط خود احتیاج به از میان رفتن مالکیت خصوصی متکی بر خود کفایی دارند. به عبارت دیگر، سلب مالکیت از کارگران.

(مارکس، ۱، ص ۷۲۴) .

۴۰- شرایط تاریخی وجودی [سرمایه داری] بهیچ وجه بوسیله گردش محض پول و کالا آماده نشده اند. سرمایه داری تنها در صورتی میتواند به زندگی وارد شود که صاحبان وسایل تولید و وسایل معاش در بازار ملاقات نموده و کارگر از ارزش نیروی کار خود را بفروشد. (مارکس، ۱، ص ۱۶۷) .

۴۱- مارکس در رجوع به مستعمرات مینویسد :

در آنجا که سرمایه دار نیروی کشور مادر را در پشت سر خود دارد، سعی میکند که بوسیله قهر، شیوه های تولید و تصاحب متکی بر کار مستقل تولید کنندگان را از سر راه خود بردارد. (مارکس، ۱، ص ۷۱۶) .

۴۲- پتلهایم، همانجا، ص ۲۸۹ .

۴۳- مارکس این موضوع را در قسمت اول و دوم جلد سوم نشان میدهد. همینطور به نوشتجات زیر مراجعه کنید .

Anwar Shaikh, "Marx's Theory of Value and the So-Called 'Transformation Problem,'" Ms., New School for Social Research (October, 1974).

۴۴- اقمادان بورژوازی بنام بامول در اثر خود بنام :

W.J. Baumol, "The Transformation of Values: What Marx 'Really' Meant (An Interpretation)," The Journal of Economic Literature XII, 1 (March, 74).

یک توضیح کامل متافیزیکی از این موضوع را ارائه میکند .

۴۵- این بهیچوجه این نظریه را که بر مبنای آن - برای سرمایه اجتماعی به عنوان یک واحد کل - کالاها به ارزش خود بفروش میروند، را نفی نمیکند. به عنوان مثال آنجا که دیوید یافی (Yaffie) مینویسد : " در پرورش تئوری عمومی انباشت و بحران، مارکس فرض میکند که همه کالاها به ارزش خود بفروش میروند " وی به این فرض رجوع میکند که کل ارزش اضافی بصورت سود تحقق مییابد، نه

اینکه هر کالا به قیمتی که بوسیله نرخ ارزش اضافی و مجموع سرمایه ثابت و متغیر - از حیت ارزشی - تعیین شده، بفروشد، رود .

David Yaffe, "The Marxian Theory of Crisis, Capital and the State," Economy and Society 11, (1972), p. 208.

همچنین برای یک توضیح روشن به انور شیخ، همانجا مراجعه کنید .

۴۶- امانوئل، همانجا . این معادل است که گفته شود تحت روابط تولید بورژوازی همه مبادله ها نابرابرند . بوجی چنین واژه ای را میتوان نشان داد، زیرا چنین "مبادله نابرابری" نتیجه رقابت است، به عبارت دیگر، از حرکت سرمایه که مسود فوق العاده را از بین میبرد، نتیجه میشود . بنابراین، در این دنیا، نظریه کار و شی امانوئل یک شرط برای "مبادله برابر"، انحصار است !

۴۷- برای بحثی درباره قانون ارزش در سوسیالیسم به کتاب زیر مراجعه کنید .

J. Stalin, Economic Problems of Socialism in the U.S.S.R., (Peking : Foreign Languages Press, 1972).

۴۸- بتلهایم، همانجا .

۴۹- امانوئل، همانجا .

۵۰- در بتلهایم، همانجا . این نکته کاملاً پرورتن داده شده است .

۵۱- اشتباهات پایه‌ای متدولوژیک امانوئل در اثر زیر نشان داده شده‌اند .

Geoffrey Pilling, "Imperialism, Trade and Unequal Exchange": The Work of Achille Emmanuel, " Economy and Society 2, 2." (May, 1973).

۵۲- بتلهایم، همانجا .

۵۳- [بورژوازی محلی] همواره در تلاش متقاعد ساختن توده‌های کارگر کشور خود میباشد که فخر آنها نه بخاطر استثمار باستانی که آنها [کارگران] قربانی آن هستند و نه بخاطر وجود روابط تولیدی ای که توسعه اشکال تولیدی را سر می‌کنند است، بلکه بخاطر "استثمار" ملی فقیر و غنی گفته میشود که، سرمایه دار، دهقان و کارگران همه بطور یکسان قربانیان آن هستند بتلهایم، همانجا، ص. ۳۱۰ . باید تاکید شود که در اینجا بتلهایم از استثمار سخن میگوید و نه ستم . ممکن

است که امپریالیسم، کل یا، کشور را تحت ستم قرار دهد، ولی ستم، منبع ارزش اضافی نیست، رجه که بطور غیر مستقیم با تفرقه افکنی در طبقه کارگر، و پائین نگاه داشتن ارزش نیروی کار کارگران ملک تحت ستم و غیره میتواند به استخراج آن کمک کند.

Karl Marx, The Eighteenth Brumaire of Louis-Napoleon, (Moscow: Progress Publishers, 1972), pp. 43 - 44.

۵۵- مارکس، ۱، ص ۲۰۵ - ۲۰۶ .

۵۶- بدین معنی که نرخ سود $\frac{S}{K + C + V}$ نیست. در این فرمول

مصرف ارزش سرمایه استوار است. هاجسون در اینباره سردرگم است. به

G. Hodgson, "The Theory of the Falling Rate of Profit," New Left Review, 34 (Mar-Apr, 1974).

رجوع کنید. همچنین به توضیح مارکس مراجعه کنید. مارکس، ۳، ص ۷۱ - ۷۱.

۵۷- بسیار مهم است که در ریاضیات ارزش وسایل معاش کم میشود (بمبارت دیگر،

زمان کار لازم برای تولید آنها) و نه ارزش صرف آنها. زمان کار لازم امکان دارد

که تنزل کند و ارزش صرف مزد افزایش یابد.

۵۸- با توجه به شیوه تولید، مانوفاکتور به معنی اخصان را بسختی میتوان - حد

اقل در مراحل ابتدائی آن - از حرفه صنعت دستی اصناف [دوره فنودالسی]

تشخیص داد، مگر از لحاظ تعداد بیشتر کارگرانی که بطور همزمان توسط یک

سرمایه دار به استخدام درآمده اند.

کارگاه ارباب صنعتگر دستی قرون وسطی فقط بزرگ شده است. (مارکس،

۱، ص ۳۰۵). بدین ترتیب، در ابتدا شیوه تولید سرمایه داری، انقلابی

در روابط اجتماعی تولید بود، نه در تکنولوژی تولید.

۵۹- ما نه تنها بخاطر هداری، افزایشی در نیروی تولیدی افراد داریم، بلکه

یاک نیروی جدید نیز که همانا نیروی جمعی توده هاست، ایجاد میگردد. (مارکس

۱، ص ۳۰۹).

۶۰- مارکس، ۱، فصل ۵، در باره بحثی در مورد این تضاد در شیوه تولید

سرمایه داری.

۶۱- کارل مارکس، مزد، قیمت و سود (پکن: اداره زبانهای خارجی، چاپ

انگلیسی ۱۹۷۰) ص ۳۱ - ۳۸.

۶۲- مارکس، ۱، ص ۲۹۹.

۶۳- همانجا.

۶۴- در اینجا ما از هر گونه تنزلی در ارزش پول غیر تولید شده (تورم) تحرید میکنیم . تورم هیچ وجه نتایج ما را تغییر نمیدهد ، ولی تحلیل ما را مختصری پیچیده تر میکند . زیرا خواستار تمایزی بین ارزش مبادله (ارزشی که یک کالا هنگام مبادله دارا است) ، و قیمت (پولی که هنگام مبادله برای یک الا پرداخت میشود) میباشد .

به انور شیخ ، همانجا مراجعه کنید .

۶۵- مراد از واژه " رانگی " ، افزایش در نرخ سود است که هنگامیکه کالاها به ارزش خود بفروش روند ، از بین نرود .

۶۶- مارکس ، ۱ ، ص ۳۰۴ .

۶۷- از این پروسه نتیجه میشود که نرخ ارزش اضافی همراه با توسعه نیروهای مولد افزایش مییابد ، و در نتیجه ، در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری گرایش به بالاترین حد بودن دارد .

۶۸- به مقالات زیر رجوع کنید :

- R.A. Fernandez and Jose F. Ocampo, "The Latin American Perspective 1, "1 (Spring, 1974).

- E. Laclau, "Imperialism in Latin America", New Left Review, 67 (May-June, 1971).

- Bradby, Economy & Society, op. cit.

۶۹- این یکی از پیام های اصلی جلد اول کتاب سرمایه است و از لزوم انباشت در شیوه تولید سرمایه داری نشأت میگیرد . به فصل دهم ، بخش ۲ (" نامع برای کار مازاد ") و قسمت چهارم رجوع کنید . مترقی بودن سرمایه داری دقیقاً در همین توسعه نیروهای مولد است .

V.I. Lenin, Imperialism, The Highest Stage of Capitalism, (Peking, Foreign Language Press 1973), Chapters 11 - 14 .

۷۱- برای درک امپریالیسم ، رد کردن تز صرفاً کافی (Underconsumptionism) یک شرط لازم است .

گرچه مارکس انقدر زنده نماند تا درباره عصر امپریالیسم نظاری بدهد ، معیناً گسترش ماورا" بحار سرمایه تولیدی را بعنوان نتیجه گرایش درونی نرخ سود به نزول دید . " اگر سرمایه بخارج فرستاده میشود ، بدان خاطر نیست که بطور

مطلق نمیتواند در خود کشور بکار برده شود، بلکه بان خاطر است که در یک کشور خارجی در یک نرخ بالاتری از سود میتواند بکار گرفته شود . (مارکس، ص ۳، ۲۵۶) . برای بحثی درباره مصرف ناکافی به

Rosa Luxemburg and Nikolai Bukharin, The Accumulation of Capital - An Anticritique & Imperialism and the Accumulation of Capital, (New York Modern Reader, 1972) .

رجوع کنید . خصوصاً فصل چهارم بوخارین بنام " ریشه های اقتصادی امپریالیسم " . ۷۲ - سرمایه های بکار انداخته شده در تجارت خارجی میتوانند مولد نرخ بالاتری از سود باشند، زیرا در درجه اول، رقابت با کالاهای تولید شده در کشور هائیکه از تسهیلات تولیدی عقب مانده تری برخوردارند، و در نتیجه کشور پیشرفته تر، کالاهای خود را بالاتر از ارزش میفروشد همچنانکه یک تولید کننده که از یک نوآوری استفاده میکند، قبل از آنکه آن [نوآوری] متداول گردد میتواند از رقیبانش ارزشانتر بفروشد و در حتمت حال بالاتر از ارزش تمام شده برای خود وی باشد . به عبارت دیگر، از بازرهی بالاتر کاری که با استخدام در آورده، بعنوان کار مازاد بهره میبرد . بدین ترتیب وی یک سود مازاد را برای خود تأمین میکند .

(مارکس، ص ۳، ۲۳۸) .

همچنین به بحث لنین درباره جریان یافتن سرمایه به خارج در کتاب خصلت نهائی رمانتسیم اقتصادی، همانجا، ص ۱۱۵ - ۱۱۴ مراجعه کنید .

۷۳- در این لحظه مانع‌توانیم بگوئیم که ارزش نیروی کار در کشور عقب مانده بالاتر است و یا پائینتر، زیرا این مسئله استاندارد زندگی ابقه کارگر (ارزش مصرف مزد) نیست، بلکه مسئله ارزش است. به عبارت دیگر، زمان کار لازم برای تولید نیروی کار، پنهانیم همانجا. همچنین مارکس، ۱، فصل ۲۲.

۷۴- ما به طور تجربی نشان داده‌ایم که گرایش برای از میان بردن انحصارات در کشور پرو وجود دارد. به مقاله

John Weeks, "Foreign Capital, Centralization and Accumulation in the Manufacturing Sector of Peru: 1945-1976," Latin America Perspectives, (1977).

رجوع کنید.

۷۵- فرض کنیم که ارزش تولید برای یک واحد محصول سرمایه دار محلی به قرار زیر باشد: $C_1 + V_1 + S_1 = A_1$ و برای سرمایه دار خارجی باشد $C_2 + V_2 + S_2 = A_2$. از آنجا که سرمایه خارجی از کارائی بالاتری برخوردار است: $A_1 > A_2$ و سرمایه خارجی قادر خواهد بود که سهم فزاینده‌ای از بازار را بوسیله فروختن محصولاتش کمی پائینتر از A_1 در اختیار گیرد. همچنین که رقابت سبب گرایش یافتن ارزش مبادله به طرف A_2 میشود، اگر $\frac{C_2}{V_2} > \frac{C_1}{V_1}$ را صورت، نرخ سود تنزل میکند. در اینجا ما فرض کرده‌ایم که در هر دو واحد تولیدی، ارزش مزد و نرخ ارزش اضافی یکسان است. تغییر شکل ارزش به ارزش مبادله در بحث ما تغییری ایجاد نمیکند.

۷۶- به B. Carvedo, "El Estado y la burguesia pesquera en el Peru" (The State and the Bourgeoisie in the Fishing Industry in Peru), Latin American Perspectives, (1977).

Steven Langdon, Multinational Corporations and Dependency in Kenya, (University of Sussex Ph.D. Thesis, 1976).

Latin American Perspectives 11, 1 (Spring, 1973)

مراجعه کنید .

۷۷- اشاره ما به گرایش نروخ سود به نزول در شرایط خاص عقب ماندگی است که

در اینجا بدان اشاره کردیم .

۷۸- يك اثبات ریاضی این نظریه خارج از حدود يك مقاله است ولی در جای دیگر

بدان خواهیم پرداخت .

۷۹- Adrian Dewind, "From Peasants to Miners:

The background to Strikes in the mines of Peru,

Science and Society XXXIX (Spring) , 44-72,

Laclau, op. cit.

۸۰- لاگوه همانجا .

۸۱- لنین در باره اقتصاد دانان نارنیک نوشت : " او هیچگونه علاقهای به

مطالعه پروسه واقعی [توسعه سرمایه داری] و توضیح آنها ندارد ، آنچه که وی

بدان علاقتند است يك نگاه اخلاقی آن پروسه است . "

لنین ، " خصلت نمائی " همانجا ، ص . ۱۱۵ . (تأکید از لنین) .

۸۲- همانجا ، (تأکید از خود نویسنده) .

ترجمه و تکثیر از مواد اران

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران